

مکتبہ اسلامیہ  
پشاور

عَنْكَ يَا عَالِي  
قُرْبَانَ سَيِّدِي

# امام منتظر

و

## میعاد گاہ منتظران

مؤلف: حمید میر عباسی



# امام مُنْتَظَر



و میعاد گاه منتظران

تهیّه و تنظیم

سیّد حمید میرعبّاسی

میرعبّاسی، حمید ۱۳۳۱

امام منتظر علیه السلام و میعادگاہ منتظران / تہیّہ و تنظیم سید حمید  
میرعبّاسی. قم: وفائی، ۱۳۸۵.

۱۶۰ ص.

ISBN 964 \_ 977 \_ 008 \_ 9 : ۵۰۰۰ ریال

فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامہ: ص. ۱۶۰؛ ہمچنین بہ صورت زیر نویس

۱. محمد بن حسن علیہ السلام، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. محمد بن حسن علیہ السلام،

امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - کرامتہا. ۳. مہدویت. الف. عنوان.

۲۹۷ / ۹۵۹

BP ۵۱ / م ۸ الف ۸

## امام منتظر علیہ السلام و میعادگاہ منتظران

سید حمید میرعبّاسی رضوی

تہیّہ و تنظیم :

انتشارات وفائی

ناشر:

اول / ۱۳۸۶

نوبت چاپ:

شریعت

چاپ:

جیبی ۱۶۰ صفحہ

قطع و صفحات:

۵۰۰۰ جلد

تیراژ:

۷۰۰ تومان

قیمت:

۹-۰۰۸-۷۷۹-۹۶۴

شابک:

( حق چاپ مخصوص ناشر است )

آدرس: قم - خیابان ارم، پلاک ۳۵۱، انتشارات وفائی

تلفاکس: ۷۷۴۱۷۴۲، تلفن ۷۷۳۹۴۷۳ - ۰۲۵۱، همراه ۰۹۱۲۱۵۱۸۲۸۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا  
بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ  
عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۱)  
ای مولای من با دستی تھی و قلبی آکنده از عشق  
سرشار به شما و اجداد طاهریتان ملتمسانه می خواهم  
که این خدمت ناچیز را از این بنده کمتر از مور ،  
خدمتگذار دربارت را پذیرفته و مرا از فیض دیدارت  
بهرمند فرموده، در آخرین لحظات عمرم ، در برزخ و  
در روزی که همه محتاج عنایات شفیعانی همچون  
شما هستند دستگیری فرمائی، که تو قلبی مالا مال از  
رحمت و رأفت پروردگاری داری و ما هم چشم امید.

من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق  
برای عمل به این فرمایش در خود وظیفه دانستم  
از همکاری و مساعدت خادم اهل بیت عصمت و  
طهارت علیهم السلام استاد عزیز جناب آقای سید حمید  
میرعبّاسی که سالها در کتابخانه مسجد مقدّس  
جمکران به خدمتگذاری شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام  
مشغول می‌باشند، و این انتشارات را در این زمینه  
یاری دادند، تقدیر و تشکر کنم و از خوانندگان گرامی  
عاجزانه درخواست می‌نمایم چنانچه در حین مطالعه  
لغزشی دیدند مکاتبه فرمایند، اطمینان داشته باشند به  
پیشنهادات و انتقاداتشان توجه خاص می‌شود.

محمد رضا وفائی

# فهرست

۱	عنوان کتاب .....
۲	شناسنامه کتاب .....
۴	سوره مبارکه حمد .....
۴	مقدمه ناشر .....
۵	.....
۶	فهرست کتاب .....
	فصل اول:
۹-۱۸	شناخت معصومین <small>علیهم السلام</small>
۱۰	وسایله‌های نجات .....
۱۱	مقام معصومین <small>علیهم السلام</small> در پیشگاه حقتعالی .....
۱۴	عقیده امامیه در امر امامت .....
	فصل دوم:
۱۹-۲۸	شناخت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۰	عقیده شیعه در باره امام زمان <small>علیه السلام</small> .....
	فصل سوم:
۲۹-۳۶	گفتارها و عنایات حضرت
۳۰	فرمایشات و دعاهاى امام زمان <small>علیه السلام</small> .....
	فصل چهارم:
۳۷-۴۲	شناخت شیعه
۳۸	شیعه در کردار و رفتار .....

## فصل پنجم:

- دیدارها و الطاف حضرت  
۴۳-۶۰  
درمان اسماعیل هرقلی ..... ۴۴  
دیدار سید رشتی ..... ۴۹  
سید بحرالعلوم و امام زمان علیه السلام ..... ۵۵  
وظیفه ما چیست ..... ۵۹

## فصل ششم:

- تاریخچه مسجد مقدس جمکران  
۶۱-۸۶  
آشنایی با مسجد مقدس جمکران ..... ۶۲  
مختارالبلاد و مسجد مقدس جمکران ..... ۶۵  
محدث نوری و مسجد مقدس جمکران ..... ۶۷  
انوارالمشعشعین و مسجد مقدس جمکران ..... ۷۵  
عکسهایی از مسجد مقدس جمکران ..... ۷۸  
آئینه اسرار و مسجد مقدس جمکران ..... ۸۱

## فصل هفتم:

- کرامات و معجزات  
۸۷-۱۴۲  
باید به مسجد جمکران بروی ..... ۸۸  
استشمام عطر در مسجد مقدس جمکران ..... ۹۰  
استجابت دعا در مسجد مقدس جمکران تان ..... ۹۱  
وظیفه منتظران فرج ..... ۹۳  
شفای کودک فلج ..... ۹۵



- ۹۸ ..... شفای بانوی سرطانی
- ۱۰۱ ..... چهل شب چهارشنبه
- ۱۰۷ ..... شفای پسر سرطانی
- ۱۰۹ ..... زندگی دوباره دختر بیچه سه ساله
- ۱۱۱ ..... شفای مفلوج و دعای فرج
- ۱۱۳ ..... شفای کودک مجروح
- ۱۱۵ ..... شفای ضایعه نخاعی
- ۱۱۸ ..... شفای بیمار کلیوی
- ۱۲۰ ..... عنایت حضرت به شیفتگان خود
- ۱۲۵ ..... برطرف شدن گرفتاری
- ۱۳۰ ..... شفای دست فلج شده
- ۱۳۵ ..... یک معجزه در جهان پزشکی
- ۱۳۸ ..... شفای سکنه مغزی در نیمه شعبان
- ۱۴۱ ..... شفای مسموم در حال مرگ

### فصل هشتم:

- ۱۴۳-۱۵۹ ..... رازها و نیازها
- ۱۴۴ ..... زیارت آل یاسین
- ۱۵۰ ..... دعای بعد از زیارت آل یاسین
- ۱۵۴ ..... اعمال مسجد مقدس جمکران
- ۱۵۶ ..... دعای بعد از نماز حضرت
- ۱۶۰ ..... کتابنامه

# فصل اوّل

شناخت معصومین عليهم السلام

## وسیله‌های نجات بشر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ،  
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... (۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به ترسید از خدا و پرهیزکاری پیشه کنید و طلب کنید رحمت خدا را با وسیله - معرفت به چهارده معصوم علیهم‌السلام و واسطه قرار دادن آنها - بردن بسوی او در تفسیر این آیه شریفه از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: ... آنها پایه‌های دین و وسیله بسوی خدا هستند.



## مقام معصومین علیهم السلام

در پیشگاه حق تعالی

(وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا) <sup>(۱)</sup>  
در تفسیر این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن  
عبدالله فرمود:

... اگر خواستی خدا را بخوانی - دعا کنی - و  
خداوند دعایت را مستجاب نماید پس خدا را به

---

۱- سوره اعراف آیه ۱۸۰

اسماء آنها - چهارده معصوم علیهم السلام - بخوان زیرا که محبوب‌ترین اسماء در نزد خداوند متعال آنها هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا قسم ما اسماء حُسنی هستیم که دعای احدی پذیرفته نمی‌شود مگر از راه معرفت و شناخت ما.

امام زین‌العابدین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌فرماید:

... حضرت آدم علیه السلام از خداوند خواست تا اشباح ما را - که بصورت انوار در بالای عرش درخشش میکرد - ببیند، خداوند فرمود: نگاه کن به بالای عرش. پس آدم علیه السلام نگاه کرده پرسید: ایشان چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ایشان برترین آفریدگان من هستند، این محمد است و من حمیدم، و نام او را از نام خودم مشتق نمودم؛ و این علی است و من علی عظیمم، و نام او را از نام خودم مشتق نمودم؛ و این فاطمه است و من فاطر السماواتم، و نام او را از نام خودم مشتق

نمودم؛ و این دو حسن و حسین‌اند و من محسنم، و نام آن دو را از نام خودم مشتق نمودم؛ ایشان برگزیدگان آفریده‌های من هستند، و بهترین بزرگواران من هستند، به خاطر ایشان - آنچه را که داده‌ام - می‌گیرم، و - یا بیش از آن - می‌دهم، و کیفر می‌کنم و پاداش می‌دهم، پس به وسیله ایشان به من توسل بجوی؛ و اگر حادثه ناگوار و یا امر مهمی برای تو رخ داد ایشان را نزد من شفیع برای خود قرار بده؛ پس بخداوندیم سوگند که هیچ آرزومندی را ناامید، و هیچ درخواست کننده‌ای را رد نکنم.

پس آن‌گاه که از آدم ترک اولائی سرزد خداوند را به ما خواند و توبه کرد، پس خداوند نیز توبه او را پذیرفت و او را مورد رحمت خود قرار داد.<sup>(۱)</sup>



# عقیده امامیه

## در امر امامت

عقیده شیعیان اثناعشری این است که امامت از اصول اعتقادی است نه از فروع؛ و تعیین امام با خداوند است نه با انتخاب مردم، و نیز عقیده دارند که بعد از رسول خدا ﷺ دوازده نفر به نصّ پیامبر گرامی به عنوان امام معصوم معرفی شده‌اند.

اولین امام شیعه علی بن ابی طالب (امیرالمؤمنین علیؑ) و بعد از او امام حسن علیؑ و بعد از او امام حسین علیؑ و

بعد از او نه نفر از نسل آن حضرت امام می‌باشند که به ترتیب چنین نام برده می‌شوند:

علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، و محمد بن حسن علیه السلام.

دلیل این عقیده، روایات متواتره از خاصه و عامه و ادله قطعیّه عقلی و نقلی است. و از جمله دلائل حدیث

«الائمة من بعدی اثنی عشر»<sup>(۱)</sup> است که جز با

مذهب اثناعشری قابل انطباق نیست، این احادیث در

موارد عدیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و علمای

عامه و خاصه آن را نقل کرده‌اند. روایاتی که نام

دوازده امام علیهم السلام به تفصیل در آنها آمده، طبق تتبع

مرجع بزرگوار حضرت آیه الله صافی گلپایگانی در

کتاب قیّم منتخب الاثر، حدود پنجاه حدیث است.

ابراهیم بن محمد جوینی شافعی در کتاب فرائد السمطین، حدود ده روایت که بیانگر نام‌های ائمه اثناعشر است نقل کرده که یکی از آنها حدیث «نعل یهودی» است، او از پیامبر اسامی اوصیایش را خواست، پیامبر فرمود:

«وصی و خلیفه بعد از من «علی بن ابی طالب» است و بعد از او به ترتیب «حسن بن علی» و «حسین بن علی» و «علی بن الحسین» و «محمد بن علی» و «جعفر بن محمد» و «موسی بن جعفر» و «علی بن موسی» و «محمد بن علی» و «علی بن محمد» و «حسن بن علی» و «حجة بن الحسن ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری» است.

سپس فرمود: خلیفه دوازدهم، از انظار غایب می‌شود و بر امت من روزی خواهد آمد که «لایبقی من الاسلام الا اسمہ و من القرآن الا رسمہ؛ از اسلام جز نام و نشانی و از قرآن جز نوشته آن باقی



نماند». در این هنگام خداوند دستور ظهور به امام عصر می‌دهد «فیظهر الاسلام و یجدد الدین ثم قال ﷺ: طوبی لمن احبهم و الویل لمن ابغضهم و طوبی لمن تمسک بهم؛ پس اسلام آشکار می‌شود و دین تجدید می‌گردد، سپس می‌فرماید: خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد؛ و وای بر کسی که آنان را دشمن بدارد. و خوشا به حال کسی که به -رئسمان امامت و ولایت- آنان چنگ بزند».

نعلل یهودی تصدیق کرد که اسامی این اشخاص در کتابهای پیشینیان نیز آمده است. او از این اخبار غیبی به شگفت آمد و اسلام را انتخاب کرد. (۱)

فصل دؤم

شناخت

— امام زمان عليه السلام

# عقیده شیعیان

## درباره امام زمان علیه السلام

نام مبارک امام زمان علیه السلام «محمد بن حسن عسکری» است، القاب مشهور حضرت عبارت است از: «مهدی موعود» و «قائم» و «صاحب الزمان علیه السلام» و ... ایشان بنا بر مشهور در سال (۲۵۵) هجری قمری در شهر سامرا متولد شد و در سال (۲۶۰) یعنی در سن پنج سالگی به مقام خلافت عظمی و امامت کبری نائل گردید. (۱)

---

۱ - عقدالدرر، ص ۶۵.



از آغاز تولد از دیدگاه اغیار مخفی و تا سال (۳۲۹) افرادی به عنوان سفیر یا نائب خاص بین ایشان و مردم وساطت داشته‌اند که معروفین آنها در بغداد چهار نفر بودند: «عثمان بن سعید»، «محمد بن عثمان»، «حسین بن روح» و «علی بن محمد سمري». این فاصله زمانی را غیبت صغرا می‌نامند و از سال (۳۲۹) تا به امروز باب سفارت و نیابت خاص حضرت مسدود شده و تا بحال ادامه دارد و زمان ظهور ایشان نامعلوم است.

علامه مجلسی رحمته الله جلد سیزدهم بحارالانوار را به معرفی حضرت امام زمان علیه السلام اختصاص داده.

سید محمدصادق خاتون‌آبادی در این باره کتابی به نام کشف‌الحق نوشته که معروف به اربعین خاتون‌آبادی است، در این کتاب چهل حدیث مستند در باره حضرت مهدی علیه السلام را ترجمه و شرح کرده است.

مرحوم سید هاشم بحرانی در خاتمه کتاب

غایة المرام در باره حضرت مهدی علیه السلام به (۱۲۰) آیه قرآن و (۱۹۲) حدیث از عامّه و خاصّه استدلال نموده است.

شیخ صدوق رحمته الله در کمال الدین به دو واسطه از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری که از بزرگان ثقات است نقل می کند، که گفت:

«داخل شدم بر حسن بن علی علیه السلام و اراده داشتم که از او سؤال کنم از جانشین بعد از خودش. ابتداءً آن حضرت فرمود:

ای احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم را آفرید زمین را از حجّتی برای خدا بر خلق خودش خالی نگذاشته و خالی نخواهد گذاشت تا قیامت، به او بلا را از اهل زمین دفع می کند، و به او باران را نازل می کند، و به او برکات زمین را بیرون می آورد. پس گفتم: یا بن رسول الله! بعد از تو امام و خلیفه کیست؟ پس آن حضرت برخاست شتابان داخل خانه

شد، بعد بیرون آمد و بر شانه آن حضرت پسری سه ساله بود که گویا صورت او ماه شب بدر بود، پس فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر بزرگواری تو بر خدای عزوجل و بر حجج او نبود پسرم را به تو نشان نمی‌دادم، این پسر همنام و هم کنیه پیغمبر خداست، کسی است که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همچنان که از جور و ظلم پر شده است. ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذی القرنین است، واللّٰه! هر آینه غیبتی خواهد کرد که از هلاکت نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که خدا او را بر قول به امامت این پسر ثابت کرده، و به او توفیق دعای به تعجیل فرج او را داده است.

احمد بن اسحاق گفت، گفتم: ای مولای من! آیا علامتی هست که قلب من به آن مطمئن شود؟ آن پسر به عربی فصیح فرمود: «من بقیّة اللّٰه هستم در زمین خدا و انتقام گیرنده‌ام از دشمنان خدا» ای

احمد بن اسحاق! بعد از دیدن، طلب اثر مکن. پس احمد بن اسحاق گفت: بیرون آمدم مسرور و شادمان، فردای آن روز برگشتم نزد آن حضرت گفتم: یا بن رسول الله، خشنودی من به منّتی که بر من نهادی بزرگ شد، پس چیست سنّتی که در این پسر از خضر و ذی القرنین جریان دارد؟ فرمود: طولانی شدن غیبت، ای احمد. احمد بن اسحاق گفت، گفتم: یا بن رسول الله! هر آینه غیبت این پسر طولانی می شود؟ فرمود: بلی به پروردگارم قسم! تا زمانی که بیشتر قائلین به این امر، از این امر برگردند، و باقی نماند مگر کسی که خداوند عزوجلّ از او عهد گرفته برای ولایت ما، و ایمان را در دل او نوشته، و او را به روحی از جانب خودش مؤیّد کرده است. ای احمد بن اسحاق! این امری است از امر خدا، و سرّی است از سرّ خدا، و غیبی است از غیب خدا، پس بگیر آنچه دادم به تو و آن را کتمان کن و از شاگردین باش که

فردا در علّیین با ما خواهی بود»<sup>(۱)</sup>.

ظهور آن حضرت به روایتی که عامّه و خاصّه نقل کرده‌اند از کنار خانه خداست، و جبرائیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ اوست، و چون ملکی که واسطه افاضه علوم و معارف الهیه که حوایج معنوی انسان است جبرائیل است، و ملکی که واسطه افاضه ارزاق و حوایج مادی آدمی است میکائیل است، کلید خزینه علوم و ارزاق در اختیار آن حضرت است<sup>(۲)</sup>.

و با صورتی همچون کوكب درّی - ستاره درخشان - ظهور می‌کند<sup>(۳)</sup>.

آنچه که ممکن است موجب شبهه در ذهن ساده

۱ - اکمال الدین ، ص ۳۸۴ و ینابیع الموده، ص ۴۵۸.

۲ - عقد الدرر، ص ۶۵.

۳ - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۷ و ج ۵۱، ص ۸۰.



اندیشان شود طول عمر آن حضرت است، ولی باید دانست که طول عمر یک انسان - حتی تا چندین هزار سال - نه محال عقلی است و نه محال عادی، زیرا محال عقلی آن است که به اجتماع یا ارتفاع دو نقیض منتهی شود، مثل آن که می‌گوییم: هر چیزی یا هست یا نیست، یا هر عددی یا زوج است یا فرد، که اجتماع و ارتفاع هر دو عقلاً محال است، و محال عادی آن است که به نظر عقل ممکن است ولی مخالف قوانین طبیعت است، مانند آن که انسانی در آتش بیفتد و نسوزد، و طول عمر انسان قرن‌ها و بقای سلول‌های بدن به حال نشاط جوانی نه از قسم اوّل است و نه از قسم دوّم، بنابر این اگر حیات انسانی مانند حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال واقع شد، زیاده بر آن هم ممکن است، به این جهت دانشمندان در جستجوی یافتن راز بقای حیات و نشاط جوانی بوده و هستند، همچنان که با قواعد علمی به وسیلهٔ اختلاف ترکیب

اتمهای فلزات می توان آنها را در مقابل آفت مرگ و زوال بیمه کرد، و آهنی که زنگار می گیرد و تیزاب آن را می خورد به طلای نابی آفت ناپذیر تبدیل کرد. بنابر این طول عمر یک انسان از نظر عقلی و علمی ممکن است، هر چند راز آن برای بشر کشف نشده باشد. گذشته از این که اعتقاد به امام زمان علیه السلام در مرتبه بعد از اعتقاد به قدرت مطلقه خداوند متعال، و اعتقاد به نبوت انبیاء و تحقق معجزات است، به این جهت قدرتی که آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت می کند و سحر ساحران را در کام عصای موسی علیه السلام نابود می نماید، و مرده را به دم عیسی علیه السلام زنده می کند، و اصحاب کهف را قرن ها در خواب بدون مدد غذا نگه می دارد، برای او نگه داشتن انسانی هزاران سال با نشاط جوانی، به جهت حکمت بقای حجت در زمین و نفوذ مشیت به غلبه حق بر باطل، سهل و آسان است (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ

## امام منتظر علیه السلام و میعادگاه منتظران

---

يَقُولَ لَهُ، كُنْ فَيَكُونُ). ( این است و جز این نیست امر او هرگاه اراده کند چیزی را، که بگوید برای او باش پس می باشد).<sup>(۱)</sup> <sup>(۲)</sup> باید عناد و جهل را کنار گذاشته و حقیقت آنچه را که خدا و فرستادگانش به ما سپرده اند از جان و دل پذیرا شده و دنیا و آخرت خود را دریابیم که فلاح و رستگاری فقط در این امر می باشد و بس .

# فصل سوّم

عنايات و سخنان حضرت

## عنايات و سخنان امام عصر عليه السلام

رسيدگي به امور شيعيان

فرمايش نبي گرامي اسلام صلى الله عليه وآله در باره آخرين وصي و جانشين برحقش حضرت مهدي عليه السلام، ما را برآن مي‌دارد كه به او معتقد بوده و از او پيروي کرده در انتظار ظهور مقدمش بنشينيم و با اعمال و كردار شايسته و خدا پسند دل آن بزرگوار را به دست آورده و دستوراتش را نصب العين خود قرار دهيم تا مشمول



عنايات و دعاهاى حضرتش قرار بگيريم.  
براي تيمّن و تبرّك جستن جسم و جانمان فرازهاى از  
دستورات و فرمايشات و دعاهاى آن حضرت را  
متذكّر مى شويم تا ميزان محبّت و لطف آن عزيز كرده  
خداوند را دريابيم و شكر گذار نعمتهاى او باشيم.  
«ما در رسيدگى و سرپرستى شما كوتاهى و اهمال  
نكرده و ياد شما را از خاطر نمى بريم كه اگر جز اين  
بود، دشواريها و مصيبتها بر شما فرود مى آمد و  
دشمنان، شما را ريشه كن مى كردند. پس تقواى خدا  
پيشه كنيد و ما را بر رهايى بخشيدنتان از فتنه اى كه  
به شما روى آورده يارى دهيد.»<sup>(۱)</sup>

### دورى از گناه و لزوم محبّت

هريك از شما بايد كاري كند كه خود را به محبّت و

۱ - احتجاج طبرسى، ج ۲، ص ۴۹۷ و بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

دوستی ما نزدیک می‌کند و از آنچه خوشایند ما نبوده و موجب کراهت و خشم ماست دوری گزیند؛ زیرا امر ما ناگهان فرا می‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد. و خداوند، رشد و هدایت مطلوب را به شما الهام فرماید و به لطف خویش شما را به بهره‌وری از رحمت‌هایش توفیق بخشد! (۱)

### چگونگی سعادت دیدار

و اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر عهده دارند همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و

---

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۸ و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶.

صداقتی از آنان نسبت به ما. پس ما را از ایشان باز نمی‌دارد مگر آنچه از کردارهای آنان که به ما می‌رسد و ما را ناخوشایند است و از آنان روا نمی‌دانیم. از خداوند یاری می‌طلبیم و او ما را کفایت کرده و وکیل خوبی است و صلوات و سلام خدا بر آقای بشارت دهنده و بیم دهنده ما، محمد و خاندان پاک او باد. <sup>(۱)</sup>

### شناخت حق امام زمان عليه السلام

اگر این نبود که نباید امر خدا نادیده گرفته شود، و سرّ الهی آشکار و ابراز گردد، حق ما آن‌گونه بر شما ظاهر می‌شد که عقل‌هایتان را بریباید، و تردیدهایتان را برطرف کند؛ لیکن آنچه را که خداوند خواسته انجام می‌شود، و برای هر سرآمدی، کتاب و نوشته‌ای است. پس از خدا بترسید و تسلیم ما شوید، و کار را به ما

---

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۹ و بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷

واگذارید و بر ماست که شما را از سرچشمه، سیراب  
بیرون آوریم چنان که ما شما را به سرچشمه بردیم.  
برای کشف آنچه از شما پوشیده داشته شده کوشش  
مکنید، و از راه راست منحرف نشوید، و به نادرستی  
نگراییید. و بر اساس سنت آشکار الهی به وسیله  
محبت و دوستی خود، راه و مقصدتان را به سوی ما  
قرار دهید. (۱)

### من بقیة الله هستم

من باقیمانده خدا در زمین او و انتقام گیرنده از  
دشمنان او هستم. من پایان بخش سلسله جانشینان  
پیامبرم، و به خاطر من است که خداوند بلاها را از  
خاندانم و شیعیان من دور می‌دارد.

---

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۷ و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۹

## لطف و يارى حضرت به دوستانش

بدرستی که خداوند ما را به لطف و احسان مکرر خویش و به بهره‌های انعام و کرم خود، راضی و خشنود ساخته است. و ما را نیازمند یاری دوستانش قرار نداده، مگر آن یاری که از سر اخلاص در نیّت و خیرخواهی محض صورت گیرد و در آن، برآنچه به تقوای الهی و بقای نزد خدا و رفعت جایگاه نزدیکتر است، محافظت و مراقبت شود.

## دعای حضرت به یارانیش

خدایا... زمانی که برای ظهور و خروج من اجازه می‌فرمایی، مرا به لشکریان خویش تایید فرما و همه کسانی را که برای یاری دین تو به پیروی از من برخاسته‌اند، مورد تأییدات خویش قرار بده، و از مجاهدان راه خود محسوسشان دار، و آنان را علیه هرکس که بدخواه من و ایشان است، یاری بخش



و مرا برای برپاداشتن حدود الهی، توفیق ده  
و برای سرکوبی هرکس که از محدودهٔ دین تو تجاوز  
کرده است، یاری عنایت کن و حق را یار باش، و  
باطل را نابود کن، که باطل نابود شوند است. و بر  
یاری پیروان و یاران من، کسانی را بفرست که مایهٔ  
روشنی چشم و پشتگر می آنان باشند، و همگان را در  
پناه خود و در امان خویش قرار ده، به رحمت  
بی‌منتهایت ای مهربانترین مهربانان.<sup>(۱)</sup>

---

۱ - «کلمة الإمام المهدي علیه السلام»، ص ۳۳۸.

## فصل چہارم

### صفات و وظایف شیعہ

## شیعه

### در پندار و رفتار

در این اینجا بخشی از رفتار و عقیده شیعه یادآوری می‌گردد تا پیروان ائمه طاهرین علیهم‌السلام و شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام خود را با آن ارزیابی نمایند.

### شعار شیعه

امام زمان علیه‌السلام در فرازی از زیارت آل‌یاسین فرموده است : « حق چیزی است که شما (خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن را پسندیده باشید، و باطل چیزی است که شما آن را نپسندید. آنچه را فرمان دهید

---

خوب و معروف، و آنچه را منع کنید منکر و ناپسند خواهد بود»<sup>(۱)</sup>

### محدوده مأموریت شیعه

امام ششم، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می فرماید:  
«ای گروه شیعه! برای ما زینت باشید نه ننگ و عار،  
با مردم خوش گفتار بوده و از سخنان بیهوده و زشت  
برحذر باشید»<sup>(۲)</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام در پیامی که در بستر شهادت به  
فرزندان و پیروان خود داده‌اند، می فرماید:  
روابط خانوادگی و انسانی را حفظ کنید، در راه خدا  
بخشش نمایید و از قطع روابط مشروع و بی‌اعتنایی  
به یکدیگر اجتناب کنید، امر به معروف و نهی از  
منکر را رها نکنید، زیرا در آن هنگام، ستمگران بر

---

۱ - فوازی از زیارت آل یاسین. ۲ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۳۰.

شما غالب می‌شوید و دعای‌تان مستجاب نخواهد شد». امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی به شخصی به نام خثیمه فرمود: به شیعیان ما بگو تنها عمل، موجب قرب به پروردگار است.

### راه و روش شیعیان

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«ارزش گفتار به رفتار، و ارزش گفتار و کردار به نیت پاک، و ارزش هر سه به پیروی از قانون خدا است.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده‌اند:

همانا شیعه‌ها کسی است که از ما پیروی کند و راه ما را دنبال نماید و اعمال ما را سرلوحه زندگی قرار دهد».

### بعضی از نشانه‌های شیعه

امام صادق علیه السلام فرمودند: «شیعیان ما را به چگونه رعایت نمودن اوقات نماز؛ و به حفظ اسرار ما نزد دشمنان؛ و به کمکهای مالی و ایشار به یکدیگر،

آزمایش و شناسایی کنید.<sup>(۱)</sup>

مؤمن صورتش خندان، قلبش اندوهناک حوصله‌اش فراوان، بر نفس خود مسلط، سرکشی را ناپسند و ریا را دشمن می‌دارد. اندوهش طولانی، همتش عالی، حرفش کم، کارش زیاد است، سپاسگزار و شکیباست، در فکر خود فرو رفته، از بیان حاجت بخل می‌ورزد، برخوردش خوب و نرم خوست، روحش محکم و سخت‌تر از سنگ و در پذیرش حق پذیراتر از عبد است.» در روایتی از امام سجّاد علیه السلام چنین آمده است: «نشانه‌های مؤمن واقعی پنج چیز است: پرهیز از گناه در خلوت، انفاق در راه خدا هنگام تنگدستی، شکیبایی در حوادث ناگوار، بردباری هنگام غضب و راستگویی در شرایط نامطلوب.»<sup>(۲)</sup>

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «مؤمن واقعی

۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۹.

۱ - الدرّة الباهرة، ص ۲۷.



کسی است که در هنگام خشم، از محور حق خارج نگردد و در میدان خشنودی، به طرف باطل نگراید و در زمان قدرت (پا از گلیم خویش دراز نسازد) در نتیجه بیش از استحقاق خود استیفاء نکند»<sup>(۱)</sup>.

امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود:

«پیروان ما مردمی پرهیزگار، کوشا، با وفا، امانتدار، اهل زهد و عبادت هستند.

آنان در شبانه روز ۵۱ رکعت نماز (۱۷ رکعت واجب و ۳۴ رکعت مستحب - نماز نافله -) می خوانند، شبها برای عبادت بیدار و روزها را به روزه به پایان می رسانند، زکات مالشان را پرداخته و از هر کار حرامی اجتناب می ورزند»<sup>(۲)</sup>. همچنین در ضمن حدیث دیگری آمده است: «دوستی ما جز با پرهیز از محرّمات و عمل به واجبات سامان نمی یابد».

---

۱ - صفات الشیعة، ص ۴۴. ۲ - همان، ص ۵۵

## فصل پنجم

### دیدارها و الطاف حضرت

## فیض دیدار و درمان

### درمان اسماعیل هرقلی

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «الغیبة» چنین نقل می‌کند که در یکی از دهات شهر حلّه بنام هرقل مردی به نام اسماعیل بن حسن بود که بر ران چپ او جراحی به مقدار کف دستی بیرون آمده بود که اطبای حلّه و بغداد او را دیدند و گفتند علاج و چاره ندارد، پس به سامرا رفت، و دو امام علی‌الهادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را زیارت کرد و به سرداب رفت، و دعا و تضرّع به درگاه خدا، و استغاثه به امام مهدی علیه السلام

کرد، پس به دجله رفت و غسل کرد، و جامه خود را پوشید، دید چهار اسب سوار از دروازه شهر بیرون آمدند، یکی پیرمردی بود نیزه به دست، و جوان دیگری که بر او قبای رنگین بود، و پیرمرد طرف راست راه، و دو جوان طرف چپ راه، و جوانی که با قبای رنگین بود بر راه بود. صاحب قبای رنگین گفت: تو فردا روانه اهلت می شوی؟ گفت: بلی، گفت: جلو بیا، تا ببینم درد تو چیست؟ پس جلو رفت و جوان، آن زخم و جراحت را با دستش فشرد و بر زین سوار شد، پیر مرد گفت: رستگار شدی ای اسماعیل، این امام بود. آنها روانه شدند و اسماعیل هم با آنها می رفت، امام فرمود: برگرد! اسماعیل گفت:

هرگز از تو جدا نخواهم شد.

امام فرمود: مصلحت در برگشتن تو است.

باز گفت: از تو هرگز جدا نمی شوم.

پیر مرد گفت: اسماعیل حیا نمی کنی؟! امام دو مرتبه

به تو فرمود برگرد، مخالفت می‌کنی؟!!

ایستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات کرد و فرمود:

ای اسماعیل، وقتی به بغداد رسیدی، ابو جعفر - خلیفه عبّاسی مستنصر بالله - تو را طلب می‌کند، وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، عطای او را نگیر، و بگو به فرزند ما «رضی» نامه‌ای به علی بن عوض بنویسد، من به او می‌رسانم که آنچه می‌خواهی به تو عطا کند. بعد با اصحابش به راه افتاد، و اسماعیل ایستاده، نظاره گر آنان بود تا غایب شدند، ساعتی بر زمین نشست متأسف و محزون، و از مفارقت آنها گریه می‌کرد، بعد به سامرا آمد، مردم دور او را گرفتند، گفتند:

چرا چهره‌ات متغیر است؟

گفت: شما سواره‌هایی را که از شهر خارج شدند شناختید که بودند؟

گفتند: آنان افراد شریفی هستند که گوسفند دارند،  
گفت: آنها امام زمان علیه السلام و اصحاب او بودند، و امام  
دست بر مرض من کشید.

چون جای زخم را دیدند که اثری از آن نمانده، جامه  
هایش را پاره کردند، خبر به خلیفه رسید، ناظری  
فرستاد که از حال او تحقیق کند. اسماعیل شب را در  
خزانه گذراند، و بعد از نماز صبح با مردم از سامرا  
بیرون رفت، مردم با او وداع کردند و او حرکت کرد تا  
رسید به قنطرة عتیقه، دید مردم ازدحام کردند و از هر  
کس که وارد می شود، اسم و نسبش را می پرسند، و  
چون او را شناختند به نشانه هایی که داشتند،  
جامه هایش را پاره کردند و به تبرک بردند.

ناظر به بغداد قضیه را نوشت، وزیر یکی از رفقای  
اسماعیل را به نام رضی الدین طلب کرد تا از صحّت  
خبر تحقیق کند، چون آن شخص به اسماعیل رسید و  
پای او را دید و اثری از آن زخم ندید غش کرد، چون

به خود آمد اسماعیل را نزد وزیر برد، وزیر اطبایی را که معالج او بودند خواست، و چون او را معاینه کردند و اثری ندیدند گفتند، این کار مسیح علیه السلام است، وزیر گفت: ما می دانیم کار کیست.

وزیر او را نزد خلیفه برد، خلیفه از او قصه را سؤال کرد، وقتی ماجرا را حکایت کرد، خلیفه هزار دینار به او داد، اسماعیل گفت: من جسارت آن را ندارم که یک ذره از آن بگیرم، خلیفه گفت: از که می ترسی؟ گفت از آن که این رفتار را با من کرد، او به من گفت: از ابی جعفر چیزی نگیر.

پس خلیفه گریه کرد. علی بن عیسی گفت که: من این قصه را برای جماعتی نقل می کردم، و شمس الدین پسر اسماعیل هرقلی در مجلس حاضر بود و من او را نمی شناختم، گفت: من پسر او هستم، پس از او پرسیدم که ران پدرت را در حالی که مجروح بود دیدی؟ گفت: من در آن وقت بچه بودم، ولیکن قصه را



از پدر و مادرم و خویشاوندان و همسایگان شنیدم، و دیدم ران پدرم را که در موضع آن جراحت، موی رویده بود. و علی بن عیسی می گوید: پسر اسماعیل حکایت کرد که پدرم بعد از صحت، چهل مرتبه به سامرا رفت به امید اینکه شاید دوباره او را ببیند.

### شرفیابی سید رشتی

محدث نوری در نجم الثاقب نقل می کند که جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی تاجر ساکن رشت، (ایده الله) تقریباً در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربّانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی (طاب ثراه) به منزل حقیر آمدند و چون برخاستند، از صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد و فرمود که قضیه عجیبه دارد و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روزی ملاقات تکرار شد فرمود که سید

رفت و قضیه را با جمله‌ای از حالات سیّد نقل کرد. بسیار تأسف خوردم از شنیدن آنها از خود او تا آنکه سیّد صالح مذکور را در کاظمین ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده و عازم بلاد عجم بود پس شرح حال او را چنانکه شنیده بودم، پرسیدم از آن جمله قضیه معهوده، همه را نقل کرد و آن قضیه چنان است که گفت:

در سنه هزار و دویست و هشتاد به قصد حجّ بیت الله از دارالمرز رشت به تبریز در خانه حاجی صفرعلی تاجر تبریزی معروف منزل کردم چون قافله نبود متحیر ماندم تا آنکه حاجی جبار جلو دار سدهی اصفهانی به طرف طرازبون بار برداشت. از او مرکبی کرایه کردم و رفتم چون منزل اوّل رسیدیم سه نفر دیگر به تحریص حاجی صفرعلی به من ملحق شدند یکی حاجی ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف به علما و حاجی سیّد حسن تاجر تبریزی و حاجی علی

نامی که خدمت می‌کرد پس به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم با ارزنة الرّوم و از آنجا عازم طرازبون شدیم و در یکی از منازل ما بین این دو شهر حاجی جبّار جلو دار نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم مخوف است قدری زودتر حرکت کنید تا به همراه قافله باشید چون در سایر منازل غالباً از عقب قافله با فاصله می‌رفتیم. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به قدر نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف مشغول باریدن شد. بطوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده و تند حرکت می‌کردند. من نیز آنچه کردم که با آنها بروم ممکن نشد تا آنکه آنها رفتند من تنها ماندم. از اسب پیاده شده و در کنار راه نشستم و بسیار مضطرب بودم، چون بیش از ششصد تومان برای مخارج راه همراه نداشتم. بعد از تأمل و تفکر، بنا بر این گذاشتم

که در همین موضع بمانم تا فجر طالع شود و به آن منزل که از آنجا بیرون آمده ایم مراجعت کنم و از آنجا چند نفر مستحفظ همراه برداشته و به قافله ملحق شوم. در آن حال، در مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ باغبانی که در دست بیلی داشت که بر درختان می زد که برف از آنها بریزد پس پیش آمد بمقدار فاصله کمی ایستاد و فرمود: کیستی؟ عرض کردم: رفقا رفتند و من ماندم راه را نمی دانم گم کرده ام به زبان فارسی فرمود: ناقله بخوان - نمازهای ناقله به ترتیب نماز صبح ۲ رکعت، نماز ظهر ۸ رکعت، نماز عصر ۸ رکعت، نماز مغرب ۴ رکعت، نماز عشا ۲ رکعت نشسته (۱ رکعت ایستاده بحساب می آید) و نماز شب ۱۱ رکعت که جمعاً ۳۵ رکعت می شود و در اینجا مقصود نماز شب است - تا راه را پیدا کنی من مشغول ناقله شدم بعد از تهجد باز آمد و فرمود: نرفتی گفتم: واللّٰه راه را نمیدانم فرمود:

جامعه بخوان من (زیارت) جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم با آنکه مکرر بزیارت عتبات مشرف شدم پس از جای خود برخاستم و (زیارت) جامعه (کبیره) را تماماً از حفظ خواندم، باز نمایان شد و فرمود: نرفتی هستی؟ بی اختیار گریه‌ام گرفت گفتم: هستم راه را نمی‌دانم، فرمود:

عاشورا بخوان و عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم پس برخاستم و مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم از حفظ تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی هستی؟ گفتم: هستم تا صبح، فرمود: حال ترا به قافله می‌رسانم پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را بدوش گرفت و فرمود: بردیف من بر الاغ سوار شو سوار شدم پس عنان اسب خود را کشیدم تمکین نکرد و حرکت ننمود، فرمود افسار اسب را بمن ده. افسار را دادم پس بیل را بدوش چپ گذاشت و عنان اسب

را به دست راست گرفت و براه افتاد. اسب در نهایت تمکین متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: چرا شما نافله نمی‌خوانید؟ نافله، نافله، نافله سه مرتبه فرمود، باز فرمود: چرا شما عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا سه مرتبه فرمود، بعد فرمود: چرا شما جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه و در وقت طی مسافت به نحو استداره سیر می‌نمود یک دفعه برگشت و فرمود: آن است رفقای تو که در لب نهر آبی فرود آمده و مشغول وضو به جهت نماز صبح هستند. پس من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم و نتوانستم پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آن حال به خیال افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی در اینجا با من حرف می‌زد؟

**تشریح سید بحر العلوم خدمت امام زمان علیه السلام**

محدث قمی در کتاب «فوائد رضویه» در باره علامه سید بحر العلوم داستانی نقل کرده است که ملا زین العابدین سلماسی که از محارم اسرار علامه سید بحر العلوم بوده است نقل کرده‌اند که روزی میرزای قمی به دیدار سید آمد، وقتی مجلس خلوت شد میرزا به سید گفت:

از نعمت‌های غیرمتناهی که به شما روزی شده، ما را به فیض برسانید.

سید فرمود: دو شب قبل در مسجد سهله فیض ملاقات برایم حاصل شد و مناجات امام زمان علیه السلام را با الفاظی جالب که دل را منقلب و چشم را گریان می‌کرد استماع نمودم؛ بعد از پایان مناجات، مرا به نام فراخواندند، نزدیک رفتم تا جایی که دست من به آن



جناب می‌رسید. مرحوم سلماسی گوید:

چون کلام به اینجا رسید، سیّد وارد مطلب دیگری شد. بعد از آن میرزای قمی خواستار ادامه داستان شد، ولی سیّد به او فهماند که این از اسرار مکتوم است. باز از مرحوم سلماسی نقل شده است که شخصی از علامه سیّد بحرالعلوم پرسید:

آیا در زمان غیبت کبرا دیدار امام حاصل می‌شود؟ سیّد در حالی که مشغول کشیدن قلیان بود، سر به زیر انداخت و آهسته فرمود: چه بگویم در جواب او و حال آنکه آن حضرت مرا در بغل کشیده و به سینه خود چسبانیده‌اند، و از طرفی تکذیب مدّعی دیدار آن بزرگوار وارد شده است. سپس به آن سائل فرمود: از اهل بیت عصمت علیهم السلام تکذیب مدّعی دیدار رسیده است و دیگر برای او چیزی نقل نکرد.

دیدار امام زمان علیه السلام پیش از آن‌که به عاملی، زمانی یا مکانی بستگی داشته باشد، به عوامل روحی و معنوی

وابسته است. باید حجاب از چهره جان و دیده دل برداشته شود، تا قابلیت دیدار حاصل آید. آنکس که دل به مهر جمال دل آرایش باخته، و هوای وصال او را در جان می‌پرورد بیش از هر چیز باید به ترک گناه بیندیشد، و به انجام واجبات و مستحبات اهتمام ورزد. چون خود آن حضرت فرمودند: «فَمَا يَخْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرِهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ».<sup>(۱)</sup> اگر نامه‌های عمل شیعیان که هر هفته به ساحت مقدس حضرتش عرضه می‌شود، سنگین از بار گناهانی نبود که ناخوشایند آن بزرگوار، و خلاف توقع و انتظار ایشان از یاوران‌شان است، این دوری و جدایی به درازا نمی‌کشید.

گفتم که روی خویت، از من چرا نهان است؟  
گفتا تو خود حجابی، ورنه رخم عیان است

۱ - احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

با نگاهی گذرا به شرح حال کسانی که در طی دوران غیبت کبرای مولا امام زمان علیه السلام، سعادت شرفیابی به حضور مقدّسش را داشته، یا از کرامات و معجزات و عنایات خاصّه آن حضرت بهره‌مند گشته‌اند، می‌توان دریافت که بیشترین و مهمترین عامل در حصول این توفیق الهی برای آنان، همان توجه قلبی و مواظبت‌های عملی و رعایت تقوی و استمرار برگونه‌ای خاص، از عبادت خداوند و اطاعت اولیائش بوده است. با این همه نقش زمان‌هایی خاص، چون شب‌های جمعه، نیمه شعبان، نیمه رجب، و مکان‌هایی خاص، چون مکه مکرمه، مسجد سهله و مسجد جمکران، برای حصول دیدار قائم آل محمد علیه السلام و بهره‌مندی از عنایات و الطاف آن حضرت، نباید نادیده گرفته شود.

به یقین، شیفتگانی که در راه محبت مولای خویش، دست از هوای نفس شسته، و جان خویش را از کژی‌ها

پیراسته، و دل را به معنویت‌ها آراسته‌اند، و یا حداقل به حالت اضطرار رسیده‌اند، اگر از برکات زمانی مناسب چون شب جمعه، و مکانی مناسب چون مسجد جمکران، بهره گیرند، آسان‌تر به وصال می‌رسند. و بی‌پرده‌تر از فیوضات آن امام رحمت تأثیر می‌پذیرند.

### وظیفه ما چیست؟

ما هم در قبال حضرت وظایفی داریم که باید به آنها پایبند باشیم. شناخت صفات و خصوصیات آن حضرت تا با دیدن مدعیان دروغین فریب نخوریم. چشم‌پوشی از گناه و دوری از محرّمات نمائیم. به انجام دادن واجبات و فرائض خود همت گماریم. در هر حال منتظر امر فرجش باشیم. برای سلامتی وجود نازنینش صدقه داده و به

نیازمندان از دوستان آن حضرت رسیدگی کنیم.  
تشنه دیدار آن عزیز کرده خدا باشیم و برای رسیدن  
به خدمتش و تعجیل فرج پر برکتش در جایگاههای  
مناسب همچون در کنار کعبه، مسجد النبی صلی الله علیه و آله،  
حرمهای ائمه اطهار علیهم السلام، و حرمهای امامزادگان،  
مسجد کوفه، مسجد سهله، مسجد مقدس جمکران  
دست نیاز به درگاه خداوند بی نیاز دراز کرده دعا  
کنیم، و از خداوند منان به خواهیم که ما را مورد لطف  
و عنایت خاصه حضرتش قرار دهد.

فصل ششم

تاریخ بنای

مسجد مقدّس جمکران

# آشنایی

## با مسجد مقدّس جمکران

مسجد مقدّس جمکران در ۶ کیلو متری جنوب شهر مقدّس قم واقع شده و همواره پذیرای زائرینی از نقاط مختلف ایران و جهان می‌باشد. این مکان مقدّس، تحت توجّهات و عنایات خاصّه حضرت بقیّه الله الاعظم - ارواحنا لتراب مقدمه الفدا - قرار دارد و آن حضرت از شیعیانشان خواسته‌اند که به این مکان مقدّس روی آورند، چرا که این مکان، دارای



زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین‌های دیگر برگزیده است. لذا سزاوار است که زائرین عزیز، از برکات این مکان مقدّس، حدّ اکثر استفاده را ببرند و مراقب باشند که مسائل فرعی توجّه‌شان را به خود جلب نکند و خود را در برابر حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - حاضر بینند و از انجام اعمالی که قلب مبارک آن حضرت را آزرده می‌سازد خودداری کنند. بنا بر این سعی کنید در این مکان مقدّس، لحظاتی را با آن عزیز خلوت کرده و خالصانه برای ظهور مقدّس حضرتش دعا کنید؛ چرا که برطرف شدن گرفتاریها تنها با ظهور مولا امکان پذیر است.

در اینجا چگونگی بنای این مکان مقدّس را که مملو از لطف و عنایت منجی عالم بشریت است می‌پردازیم.

محمدحسین بن محمدحسن قمی در باره مسجد

جمکران می‌نویسد که:

مسجد جمکران در خارج شهر قم بمسافت یک فرسخ از سمت دروازه قلعه یا دروازه کاشان نزدیک قریه جمکران واقع است و اصل بناء این مسجد حکایتی دارد که بعداً ذکر می‌نمائیم.

در مسجد جای قدمی روی سنگ مرمری بوده که می‌گویند قدمگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و زیر آن گودالی چاه مانند است که سنگ مرمری روی آن انداخته‌اند و این مسجد را بسال ۱۱۵۸

آقا علی اکبر جمکرانی تعمیر نموده چنانچه بسنگی که در مسجد منصوب است این اشعار مسطور است:

اختر برج صفا آقا علی اکبر که رفت  
آفتاب از رشک رخسارش بچرخ چارمین  
شد موفق کرد تعمیر قدمگاهی که هست

رشک گلزار جنان و ثانی خلد برین  
شد قدمگاه شه دین حضرت صاحب زمان

از طفیل همتش رشک نگارستان چین

بود کامل از پی تاریخ پیر عقل گفت  
قائم آل محمد را قدمگاه است این  
بعدها حاج علیقلی جمکرانی بمقدار سیصد تومان  
صرف نمود و یک طرف صحن را ساخت و همینطور  
ناتمام بود تا اوائل سلطنت مظفرالدین شاه قاجار  
میرزا علی اصفرخان اتابک اعظم که معزولا چندی  
بقم مقیم بود مسجد و صحن را تعمیر و شش حجره و  
ایوان در طرف غربی صحن و نیز چند مستراح  
بساخت و فعلا مسجد دارای یک صحن و حجراتی  
چند و دو آب انبار یکی در صحن و دیگری در  
فضای وسیع محصوره که بنام باغ یا صحن بزرگ  
نامیده می شود و چاه آب - در آنجا - می باشد و همه  
هفته شبهای جمعه جماعتی از قم شدّ رحال بجهت  
عبادت در این مسجد می نمایند. البتّه سنگ قدمگاه  
در تعمیرات بعدی از بین رفته. و سنگی که در آن این

اشعار حک شده بود در مسجد محفوظ می باشد. (۱)

مرحوم میرزا حسین نوری در نجم الثاقب نقل می کند که شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر شیخ صدوق در تاریخ قم نقل کرده از کتاب مونس الحزین از آثار شیخ صدوق که شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شنبه، ۱۷ ماه مبارک رمضان سال ۳۷۳ هجری قمری در خانه خود خوابیده بودم که ناگاه، جماعتی از مردم به در خانه من آمدند نیمی از شب گذشته مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: «برخیز و مولای خود حضرت مهدی علیه السلام را اجابت کن که تو را طلب نموده است.»

برخاستم و آماده شدم گفتم بگذارید تا پیراهنم را بپوشم صدائی شنیدم که گفت: این پیراهن از تو نیست پیراهن خودت را بپوش خواستم سراوایلم را بتن کنم

باز شنیدم که گفت: از آن تو نیست سراویل خودت را بتن کن سراویل را انداخته سراویل خودم را بتن کردم خواستم کلید خانه را بردارم صدا آمد که در باز است چون به در خانه آمدم گروهی از بزرگان را دیدم سلام کردم جواب دادند و خوش آمد گفتند آنها مرا به محلی که اکنون مسجد جمکران است آوردند.

چون نیک نگاه کردم، تختی دیدم که فرشی نیکو بر آن تخت گسترده شده و جوانی سی ساله بر آن تخت، تکیه بر بالش کرده و پیرمردی هم نزد او نشسته و کتابی در دست گرفته بر آن جوان میخواند و بیش از شصت نفر مرد بر این زمین در گرد او نماز میگذارند بعضی لباسهای سفید و بعضی لباسهای سبز بتن داشتند و آن پیر، حضرت خضر علیه السلام بود که مرا امر به نشستن نمود. حضرت مهدی علیه السلام مرا به نام خودم خواند و فرمود:

« برو به حسن مسلم بگو که تو چند سال است که

عمارت این زمین می‌کنی و می‌کاری رخصت نیست  
ترا که دیگر زراعت کنی و آنچه که در این مدت  
استفاده برده‌ای باید رد کنی تا در این موضع مسجد  
بنا کنند و به حسن مسلم بگو: این زمین شریفی است  
و حق تعالی آن را از زمین‌های دیگر برگزیده و  
شریف کرده است، تو دو جوان از دست دادی و بیدار  
نشدی اگر آنچه گفتیم انجام ندهی آزاری بینی که  
خودت بی‌خبر باشی». عرض کردم: یا سیدی و  
مولای! لازم است که من دلیل و نشانه‌ای داشته باشم  
وگرنه مردم سخن مرا قبول نمی‌کنند! آقا فرمودند:  
«تو برو و آن رسالت را انجام بده، ما نشانه‌هایی  
برای آن قرار می‌دهیم، و همچنین نزد سید ابوالحسن  
- یکی از علمای قم - برو و به او بگو:

حسن مسلم را احضار کند و سود چند ساله را که از  
زمین به دست آورده است، وصول کند و با آن پول  
در این زمین مسجدی بنا نماید و کمبودی پول را از

رهق در ناحیه اردهال که ملک ماست تهیه نموده و مسجد را تمام کند و یک نیمه از رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله درآمد آنرا بیاورند و خرج عمارت مسجد بکنند. به مردم بگو:

«به این مکان رغبت کنند و آنرا عزیز دارند.»  
و چهار رکعت نماز در اینجا بگزارند دو رکعت به نیت نماز تحیت مسجد، در هر رکعت یک بار سوره حمد و هفت بار سوره توحید سپس به رکوع رفته و ذکر رکوع هفت مرتبه، پس از آن به سجده رفته در هر سجده ذکر سجده هفت مرتبه، رکعت دوّم مانند رکعت اوّل سپس تشهد و سلام و (سجده شکر و تسبیح حضرت زهراء علیها السلام) پس از آن دو رکعت به نیت نماز امام زمان علیه السلام، بدین صورت که سوره حمد را شروع کرده و آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) صد مرتبه تکرار و بعد از آن، بقیّه سوره حمد را خوانده بعد یک بار سوره توحید بعد به رکوع رفته ذکر رکوع هفت مرتبه

، پس از آن به سجده رفته در هر سجده ذکر سجده هفت مرتبه، رکعت دوّم مانند رکعت اوّل پس از تشهد و سلام یک بار (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و تسیّحات حضرت زهرا علیها السلام بعد به سجده رفته و صد بار بگوید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) آنگاه امام علیه السلام فرمودند: « هر که این دو رکعت نماز را در این مکان - مسجد مقدّس جمکران - بخواند، مانند آن است که دو رکعت نماز در کعبه خوانده باشد. »

حسن بن مثله می گوید: چون این سخن را شنیدم با خود گفتم اینجا مسجد امام صاحب الزمان علیه السلام و اشاره به آن جوان که تکیه بر بالشها نموده کردم پس آن جوان به من اشاره فرمود:

برو چون به راه افتادم، چند قدمی هنوز نرفته بودم که امام علیه السلام دوباره مرا فرا خواندند و فرمودند:

«بُزِي فِي رِجْلِكَ جَعْفَرٌ كَاشَانِي چوپان است، آنرا خریداری کن و بدین مکان آور و آنرا بکش و بین



بیماران اتفاق کن؛ هر بیمار و مریضی که از گوشت آن بخورد، حق تعالی او را شفا دهد». آن بز ابلق و موهای بسیار دارد هفت علامت دارد سه تا در طرفی و در طرف دیگر چهار تا باندازه درهمی است چون کمی دور شدم باز مرا خواندند و فرمودند: هفت روز (هفتاد روز) دیگر ما اینجا هستیم.

اگر هفت روز باشد شب بیست و سوم می شود که شب قدر و اگر هفتاد روز باشد بیست و پنجم ذی القعدة روز دحو الارض که روز مبارکی است می باشد. حسن بن مثله می گوید: من به خانه بازگشتم و تمام شب را در اندیشه بودم، تا اینکه نماز صبح را خوانده و به سراغ « علی المنذر » رفتم و ماجرای شب گذشته را برای او نقل کردم و با او به همان مکان شب گذشته رفتیم. در آنجا زنجیرهایی را دیدیم که طبق فرموده امام حدود بنای مسجد را نشان می داد. سپس به قم نزد « سیّد ابوالحسن الرضا » رفتیم و

چون به در خانه او رسیدیم، خادم او گفت: آیا تو از جمکران هستی؟ به او گفتم: بلی! خادم گفت: سیّد ابوالحسن از سحر در انتظار تو است. آنگاه به درون خانه رفتیم و سیّد مرا گرامی داشت قبل از آنکه من سخن بگویم گفت: ای حسن بن مثله! من در خواب بودم که شخصی به من گفت: «حسن بن مثله، از جمکران نزد تو می آید، هر چه او گوید، تصدیق کن و بر قول او اعتماد نما، که سخن او سخن ماست و قول او را رد نکن.» از هنگام بیدار شدن تا این ساعت منتظر تو بودم. آنگاه من ماجرای شب گذشته را برای وی تعریف کردم. سیّد بلافاصله فرمود تا اسبها را زین نهادند و بیرون آوردند و سوار شدیم. چون به نزدیک روستای جمکران رسیدیم، گلّه جعفر کاشانی را دیدیم، آن بز از پس همه گوسفندان می آمد، به میان گلّه رفتم، همینکه بز مرا دید به طرف من دوید، بز را گرفته خواستم قیمت بز را به جعفر

چوپان بدهم جعفر سوگند یاد کرد که این بز در گله من نبوده و تا کنون آنرا ندیده بودم. به هر حال آن بز را به محل مسجد آورده و آنرا ذبح کرده و هر بیماری که از گوشت آن تناول کرد، با عنایت خداوند تبارک و تعالی و حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - شفا یافت.

سیّد ابوالحسن الرضا؛ حسن مسلم را احضار کرده و منافع زمین را از او گرفت و درآمد رهق را هم بیاورد و مسجد جمکران را بنا کرد و آن را با چوب پوشانید.

سیّد ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخها را با خود به قم برد و در خانه خود گذاشت. هر بیمار و دردمندی که خود را به آن زنجیرها می‌مالید، خدای تعالی او را شفای عاجل عنایت می‌فرمود. پس از درگذشت سیّد ابوالحسن، آن زنجیرها ناپدید شد و دیگر کسی آنها را ندید. (۱)

---

۱ - نجم الثاقب، ص ۲۱۵.

شیخ محمدعلی بن حسین مؤلف کتاب انوار المشعشعین در باره این مکان مقدّس چنین می نویسد: «در بیان بعضی از آیات و معجزات که در مسجد مقدّس جمکران رخ داده است مخفی نماند که چه بسیار فوائد و آیات که به واسطه این موضع مسجد مقدّس جمکران به ظهور رسیده ، که باعث حیرت می باشد ، همچنان که خانه کعبه آیه ای از آیات الهی می باشد، این موضع مسجد همین گونه است:

اوّل: آنکه حضرت امیر علیه السلام خبر داده بود به پسر یمانی مسجد بودن این زمین را.

دویم: آن که در زمان حضرت حجّت علیه السلام حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شنبه ۱۷ ماه رمضان سنه ۳۹۳ ( ۳۷۳ ) خفته بودم در سرای خود ، که ناگاه جماعتی مردم به در سرای من آمدند ، و گفتند: برخیز و طلب امام محمد مهدی علیه السلام را اجابت کن که تو را می طلبد .

سیم : آنگاه خواست سراویل بپوشد، او را گفتند از بیرون خانه : که از آن تو نیست این سراویل، از خود را بپوش .

چهارم : آنکه هنگامیکه خواست پیراهن بپوشد، ایضا " آواز رسید از بیرون خانه که این پیراهن از تو نیست ، از خود را بپوش .

پنجم : آن که از پی کلید در خانه می گشت ، به او گفتند: درب خانه باز است ، بعد از آنکه از خانه بیرون رفت ، به او گفتند که : امام صاحب الزّمان علیه السلام ترا می طلبد ، او را بردند در این زمین مسجد.

ششم : آن که دید زیاده از شصت نفر مرد در این زمین گرد آمدند ، و نماز می کردند ، بعضی جامه های سبز داشتند ، و بعضی سفید.

هفتم : آنکه دید حضرت حجّت علیه السلام را که به روی تخت نشسته ، و بر بالشها تکیه داده .

هشتم : آن که حضرت خضر علیه السلام را دید که نزد حضرت

حجّت علیه السلام نشسته و کتاب در دست دارد ، و از برای حضرت می خواند .

نهم : هلاک دو جوان حسن بن مسلم به واسطه کشت و زرع در این موضع مسجد جمکران .

دهم : خبر دادن حضرت از زراعت حسن بن مسلم در مدّت پنج سال .

یازدهم : خبر دادن حضرت از هلاک شدن دو جوان حسن بن مسلم .

دوازدهم : خبر دادن حضرت به حسن بن مثله که علامتی از برای تو قرار خواهیم فردا که آمدی ، حسن بن مثله دید که زنجیری به حدود مسجد کشیده شده . سیزدهم : خواب دیدن سیّد ابوالحسن الرضا ، که به او گفتند فردا حسن بن مثله هر چه بگوید تصدیق کن ، که قول او قول ما می باشد .

چهاردهم : خبر دادن حضرت که فردا بزی هست در گله جعفر شبان کاشی ، به این نشان و علامت فردا که

شد رفت در همان موضع که به او گفته بودند ، دید آن بز را به همان علامت .

پانزدهم : آمدن خود بز در نزد حسن بن مثله ، بدون آن که کسی او را بیابد .

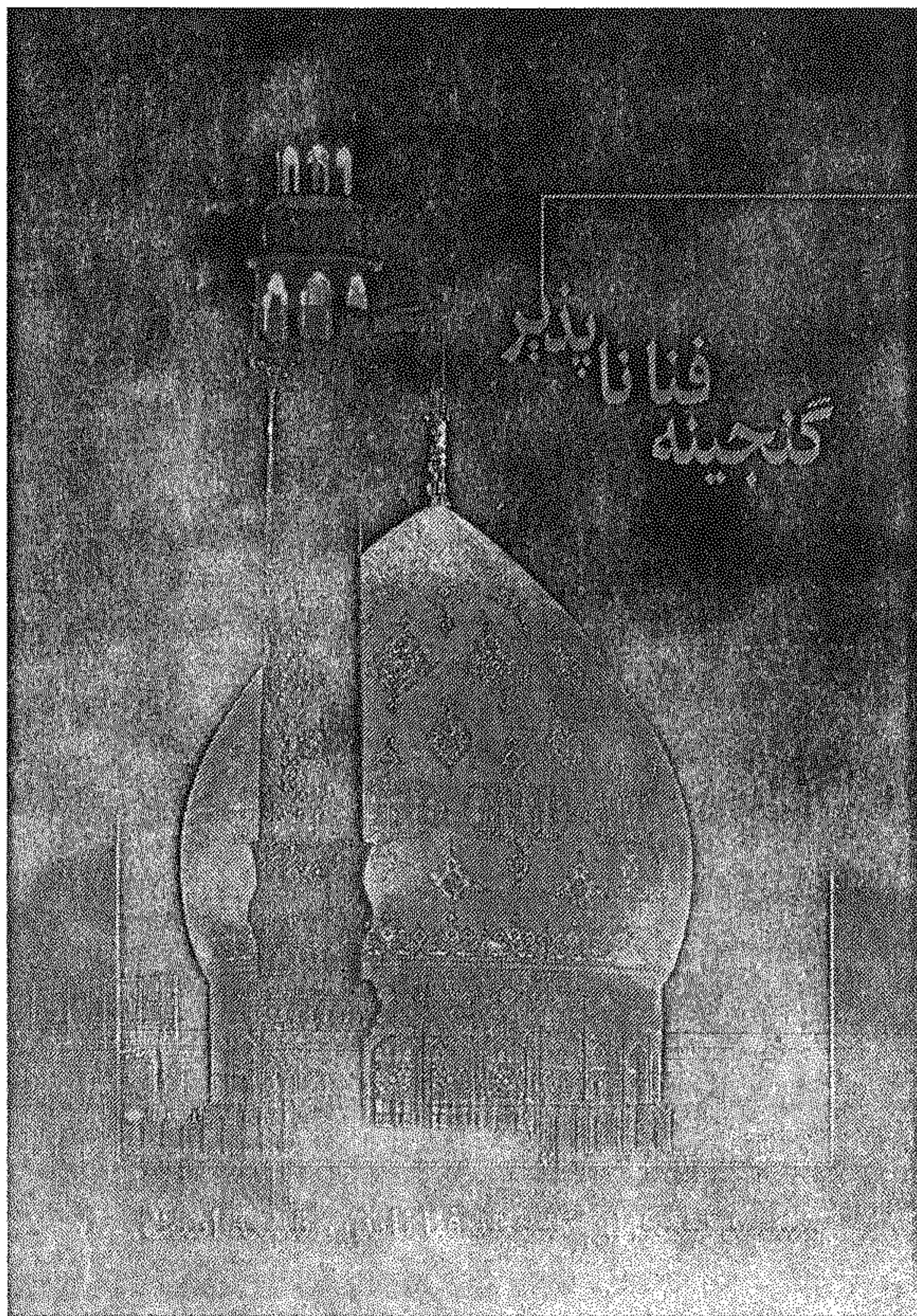
شانزدهم : معلوم نبود که آن بز از کجا آمده بود؟ احتمال دارد که بهشتی بوده ، به آن تقریباتی که ذکر خواهد شد انشاءالله .

هفدهم : شفا بودن گوشت آن بز برای هر مریض ، به همان طریقی که حضرت فرموده بود .

هیجدهم : آن زنجیری که از برای تعیین حدود مسجد کشیده شده بود . هر صاحب علّتی که بر بدن خود می‌مالید شفا می‌یافت.

نوزدهم : آن زنجیر در میان صندوق بوده ، در خانه سیّد ابوالحسن الرّضا ، لکن بعد از فوت او مفقود شد ، یکی از اولادهای او مریض شد ، رفتند بر سر صندوق نیافتند آن زنجیرها را.»









چند روزی به اول ماه مانده، عالم ربانی حاج شیخ محمد تقی بافتی خدمت آیت الله العظمی  
حاج شیخ عبد الکریم حائری می رسیدند و سوال میکردند که آیا برای شهریه طلاب وجهی موجود است یا نه؟  
مرحوم آقای حائری پاسخ میدادند: جز سرمایه توکل چیزی در دست نیست. آقای بافتی در  
راهی مسجد مقدس جمکران می شدند و از توجهات صاحب الزمان «مشکل شهریه حل می شد.

ایمان: آیت الله العظمی بروجردی





### آئینه اسرار و...

در این کتاب بیان حاجی نوری در توجیه حدیث چنین آمده است که مرحوم نوری می‌فرماید:

«مؤلف گوید: در نسخه فارسی تاریخ قم و در نسخه عربی آن، که عالم جلیل آقا محمدعلی کرمانشاهی، مختصر آن قصّه را از آن نقل کرده در حواشی رجال میرمصطفی در باب حسن، تاریخ قصّه را در ثلث و تسعین یعنی نود و سه بعد از دویست نقل کرده است، و ظاهراً برناسخ مشتبه شده، و اصل سبعین بوده که به معنی هفتاد است، زیرا که وفات شیخ صدوق پیش از نود بوده». نگارنده گوید: بر این حدیث اشکالاتی واقع شده که مهمترین آنها از این قرار است:

۱ - در تاریخ قم این خبر یافت نمی‌شود. پاسخ این ایراد واضح است، زیرا چنانچه گفته شد، اصل عربی تاریخ پانزده باب از ترجمه آن به کلی مفقود شده

است . بنابر این ، این مطلب را به طور کلی نفی نمودن ، صحیح نیست . در نهایت آنچه می توان گفت این است که این خبر ، در آن قسمت از کتاب که موجود است ، مشهود نمی باشد .

۲ - اساساً صدوق کتابی به نام مونس الحزین نداشته است ، بنابر این ، این خبر واهی و از مجعولات دروغ پردازان است .

۳ - تاریخ وقوع حکایت حسن بن مثله جمکرانی مطابق با سال (۳۹۳) قمری است ، در حالی که راوی خبر ( شیخ صدوق ) در سال ( ۳۸۱ ) وفات یافته است . بر این اساس شیخ صدوق بعد از دوازده سال از مرگش ناقل خبر و راوی اثر گردیده است . مرحوم محدث نوری از این اشکال این طور پاسخ می دهد که : در نسخه عربی ، سبعین ( هفتاد ) به تسعین ( نود ) تحریف گردیده است ( و این گونه تحریفات در کتابها بسیار است ) . حل عقده و پاسخ اساسی نگارنده گوید :

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی که مورد نقل و تأیید علامه مجلسی در بحار الانوار ، و «محمد بن ابی طالب حسینی» در کتاب «تسلية المجالس» قرار گرفته است ، کتاب «مونس الحزین» از مؤلفات محدّث خبیر ، محمد فتّال نیشابوری است که در قرن ششم می زیسته است و نسبت آن به شیخ صدوق اشتباه است . و اما وجه نقل آن از کتاب تاریخ قم: چنین به نظر می رسد که جریان مسجد جمکران از کتاب مونس الحزین فتّال در حاشیه بعضی نسخ تاریخ قم مرقوم بوده است و به مرور زمان به اشتباه در متن کتاب داخل و به ناچار به محمد بن بابویه تبدیل گردیده است ، و ممکن است مؤلف کتاب مونس الحزین آن را از مرحوم صدوق نقل کرده باشد، بنا بر این در لفظ محمد بن بابویه تحریفی واقع نشده است. بر این اساس ، اکثر ایرادها خود به خود منتفی گردد و حدیث مسجد جمکران ، مانند سایر اخبار مرسله

محتمل الصدق ، مصداق بارز قاعده تسامح در ادله سنن بوده و انجام اعمال آن به قصد رجاء بلا اشکال است . لذا به طوری که شنیده‌ایم و خود نیز مشاهده کرده‌ایم ، این مسجد مورد توجه بزرگان و فقها و متشرعین صالح بوده است که برای نمونه نام بعضی از آنان را می آوریم .

۱ - مرحوم آیه الله بروجردی ، بزرگ مرجع تشیع ، به فرموده مرحوم آیه الله حائری باکمال دقتی که در رجال ، فقه و احادیث داشته ، حدیث مسجد جمکران را پذیرفته و آن را تصحیح نموده است.

۲ - مرحوم آیه الله حجت کوه کمره‌ای.

۳ - مرحوم آیه الله حاج سید محمدرضا گلپایگانی ،

۴ - مرحوم آیه الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی.

۵ - مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری ، فرزند

مؤسس حوزه علمیّه و استاد محقق و متفکر حوزه ،

ایشان مسجد جمکران را از آیات باهرات دانسته و با

ادلّه متعدّد ، خبر حسن بن مثله را تصحیح کرده‌اند و فرموده‌اند من به صحّت این مسجد مبارک قطع دارم .  
۶ - مرحوم حاج محمّد تقی بافقی ، که از اوتاد زمان خود به حساب می‌آمد.

۷ - مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی ، که در سیر و سلوک معروف ، و به حقایق جهان فی الجمله وقوف داشته است.

۸ - جمعی از مراجع که هنوز در قید حیات هستند ، شگفت اینکه ، اشکال تراشان نظر هر یک از مراجع فوق را در مهمترین فرائض دینی بدون دغدغه می‌پذیرند ، ولی مسجد جمکران را با اینکه مورد توجّه مراجع و مشایخ بوده و هست ، و به قول مرحوم آیة الله حائری تمام اعمالش موافق با ادلّه دیگر است ، هدف ایراد و اشکال قرار می‌دهند .<sup>(۱)</sup>

## فصل هفتم

### گرامات و معجزات



## باید به مسجد جمکران بروی

مرحوم آیه الله حائری مرقوم داشته اند :  
جناب آقای شیخ عبدالله مهرجردی ، از وعاظ مشهور خراسان بوده و متجاوز از چهل سال است که ایشان را به خوبی می شناسم و آدم فاضل و درست و با محبتی است ، ایشان در اواخر سلطنت رضا پهلوی - که بر اهل علم خیلی سخت گرفته بود - به مرحوم حاج شیخ حسنعلی مراجعه می کند تا از راهنمایی های معنوی او بهره مند گردد و راه حلی برای مشکلی که داشته بیابد - مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی ، معروف به دستگیری معنوی بود - حاج شیخ حسنعلی ظاهراً پس از اعمال قدرت خاصی می گوید: حل مشکل شما برای اینکه به نظام و وظیفه نروی و معاف شوی ، مشروط به این است که به قم بروی و در

باید به مسجد مقدّس جمکران بروی

مسجد جمکران قم ، به حضرت صاحب الامر علیه السلام متوسّل شوی. ایشان به قم می آیند و به مسجد جمکران می روند و به حضرت متوسّل می شوند .

در نتیجه خواب می بینند که در مسجد یا حیاط آن هستند و ظاهراً خادمه‌ای به ایشان می گوید:

حضرت حجّت علیه السلام در مجاورت مسجد تشریف دارند ، و حاج شیخ را خدمت امام راهنمایی می کند ... آقای مهرجردی می گفت: یادم نیست که خود آقا یا من ، صحبت معافیت از نظام وظیفه را پیش کشیدیم، فرمود: «ما آن را درست کردیم» .

از خواب بیدار شدم و از سابق یک معافیت یک ساله، به عنوان مرض یا عذر دیگر - یادم نیست - داشتم . هر موقع که نیاز به نشان دادن می شد ، همان برگ موقت را - که مدت‌ها بود وقت آن تمام شده بود - نشان می دادم و رفع گرفتاری می شد ، تا چند سال به این گونه بود تا آنکه مشمول به بخشودگی گردیدم.

## استنشام بوی عطری خاص...

مرحوم آیه الله حائری مرقوم داشته اند: در چند سال قبل ... یک روز عصر با مرحوم آقای آقا سید حسین قاضی ( پسر عموی علامه طباطبایی ) به مسجد جمکران مشرف شدیم. در مسجد بوی عطر مخصوصی به مشام خورد. مثل آنکه کسی سابقاً در این محل بوده و رفته و بوی عطر آن هنوز باقی است. آن نوع عطر هنوز یاد ندارم که حس کرده باشم. موقعی که به قم برگشتم، برای نماز مغرب و عشاء به مسجد امام رفتم. هنگام مراجعه به خانه، همان بوی عطر را در دگانی که دواهای قدیمی فروخته می شد حس کردم. فردای آن روز به آن دگان مراجعه کردم و جریان یک سنخ بودن جاخالی جمکران و جاخالی این دگان را برای صاحب دگان گفتم، و گفتم:

معلوم می‌شود ما بیگانه نیستیم مطلب را بگو. گفت :  
انشاءالله خیر است . گفتم : آقا اینجا تشریف  
می‌آورند ؟ گفت : ممکن است بعضی از اصحاب  
ایشان اینجا تشریف بیاورند .

### استجابت دعا

آقای حاج حبیب‌الله بیگدلی (از اخیار قم ) فرمود:  
مرحوم محدّث قمی برادری داشت به نام حاج  
مرتضی، این مرد کاسب بود و چندان سوادى نداشت،  
اما بسیار متدیّن و خوش عقیده بود. روزی همسرش  
می‌گوید: برای دخترمان رفته رفته باید جهیزیه فراهم  
کرد. وی در جواب می‌گوید: فعلاً وقت شوهر کردن او  
نیست. هر زمان به سنّ مقتضی رسید، به مسجد  
جمکران می‌روم و ترتیب کار را می‌دهم. بعد از چند  
سال همسرش می‌گوید: حالا وقت تهیه جهیزیه است،

زیرا دختر به سن شوهرداری رسیده است. حاجی می‌گوید: رفتم مسجد جمکران تا ترتیب کار داده شود. مسجد می‌رود و شب را بیتوته کرده، دعا و توسل لازم را به عمل می‌آورد. فردای آن شب پیاده برمی‌گردد. در اثنای راه، از درخت توتی که هنگام بهره برداریش رسیده بود استفاده می‌کند و سپس، زیر آن درخت می‌خوابد. بعد از استراحت راهی منزل می‌شود. وقتی وارد می‌شود مشاهده می‌کند که مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر موسوی، از علمای بزرگ قم، با طلبه جوانی در اتاق نشسته‌اند. مرحوم آقای صدر می‌فرماید: کجا بودی؟ نزدیک یک ساعت است به انتظار تو هستم. ایشان جریان را گزارش می‌دهد. مرحوم آقای صدر می‌فرماید: من آمده‌ام تا دختری را برای این روحانی جوان خواستگاری کنم؛ تمام مخارج عقد و عروسی و جهیزیه با خودم می‌باشد. از دختری اذن بگیر؛ در

صورتی که موافقت نماید عقد ازدواج را جاری کنم. ایشان مطلب را با همسر و دخترش در میان گذاشته موافقت آنان را جلب می‌کند و در همان مجلس، عقد نکاح جاری می‌شود و تمام هزینه را مرحوم صدر می‌پردازد و پس از یک هفته، مجلس عروسی برگزار می‌گردد.

### وظیفهٔ کسانی که در انتظار مُنتَظَر رند

حکایتی را شنیده بودم و در بعضی کتاب‌ها هم نوشته‌اند، چکیده‌اش این است که مردی طالب دیدار بود و در این راه ریاضت‌ها کشیده، شبی به او نوید می‌دهند که در فلان شهر (یکی از بلاد را نام می‌برند) این فیض نصیب تو می‌شود.

او خود را به آن شهر می‌رساند. به او نوید داده می‌شود که امام علیه السلام درب دکان فلان کاسب قفل و کلید

سازنشسته‌اند. وی خود را به آن دگان می‌رساند و به فیض دیدار نائل می‌شود؛ اما در اثنا ملاحظه می‌کند که پیر زنی فرتوت قفلی را به بازار آورده و از بیچارگی آن را در معرض فروش قرار داده است.

اهل بازار هر کدام آن قفل را به قیمت ناچیز ارزیابی نمودند، جز کاسبی که امام علیه السلام در کنار دگان او جلوس نموده بود؛ این کاسب ارزش واقعی قفل را اعلام داشت و گفت:

با اندک تنزلی حاضرم آن را بخرم و به همان مقدار کمی که تنزل دادم در سود خود بسنده می‌کنم. پیرزن خرسند شد و قفل را به ارزش مذکور به او فروخت و رفت.

در آن هنگام امام علیه السلام رو به آن مهمان طالب دیدار کرد و فرمود:

اینطور باشید تا ما خودمان شما را دیدار کنیم، و به زحمت ریاضت، خودتان را گرفتار نکنید.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که دوست دارد یار امام زمان علیه السلام باشد، باید انتظارش توأم با پارسایی و اخلاق حسنه باشد. اگر این افراد قبل از قیام امام علیه السلام بمیرند، اجرشان همانند کسانی است که موفق به یاریش شده‌اند. بکوشید و منتظر باشید، گوارا باد شما را ای گروه بخشوده شده!»

### شفای پسر بیچه فلج

یکی از اعضای هیئت امنای مسجد مقدّس جمکران، که بیش از بیست سال است که توفیق خدمت به این مسجد را دارد، چنین نقل می‌کند:

«دقیقاً خاطریم نیست که سال ۵۱ بود یا ۵۲. شب جمعه‌ای بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلوی ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم حاج ابوالقاسم - کارمند مسجد که داخل دکه مخصوص



جمع آوری هدایا بود - نشسته بودم. نماز مغرب و عشا تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می شدند. ناگهان خانمی جلو آمد در حالی که دست دختر ۱۲ ساله اش را گرفته بود و پسر بچه ۹ ساله ای را هم در بغل داشت. نگاهی کردم و گفتم: بفرمایید! امری داشتید؟ زن سلام کرد و بدون هیچ مقدمه ای گفت: من نذر کرده ام که اگر امام زمان علیه السلام امشب بچه ام را شفا دهد، پنج هزار تومان بدهم. حالا اول می خواهم هزار تومان بدهم.

پرسیدم: آمدی که امتحان کنی؟

گفت: پس چه کنم؟

بلافاصله گفتم: نقدی معامله کن؛ با قاطعیت بگو این پنج هزار تومان را می دهم و شفای بچه ام را می خواهم! کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبوله. و بعد پنج هزار تومان را داد؛ قبض را گرفت و رفت. آخر شب بود و من قضیه را به کلی فراموش کرده

بودم. خانمی را دیدم که دست پسر بچه و دخترش را گرفته بود و به طرف دکه می آمد. به نظرم رسید که قبلاً دختر بچه را دیده ام، ولی چیزی یادم نیامد. زن شروع به دعا کردن نمود و تکرار می کرد و می گفت: حاج آقا! خدا به شما طول عمر بدهد! خدا ان شاء الله

به شما توفیق بدهد! پرسیدم: چی شده خانم؟

گفت: این بچه همان بچه ای است که وقتی اول شب خدمتان آمدم بغلم بود. و بعد پاهای کودک را نشان داد. کاملاً خوب شده بود و آثاری از ضعف یا فلج در پسرک نبود. زن سفارش کرد که شما را به خدا کسی نفهمد. گفتم: خانم! این اتفاقات برای ما غیر منتظره نیست. تقریباً همیشه از این جور معجزه ها را می بینیم. گفت: هفته دیگر ان شاء الله با پدرش می آییم و گوسفندی هم می آوریم. هفته بعد که آمدند، گوسفندی را ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر نمودند. بچه را که دیدم، او را بغل کردم و بوسیدم.

## شفای زن سرطانی

مریض شفا گرفته: خانم «ن - پ» ۲۷ ساله ، متأهل و ساکن تهران ، سرآسیاب و همسر آقای «ه - ز» سرپرست مکانیک ماشینهای سنگین شرکت هپکو.

بیماری: سرطان کبد و طحال .

پزشک معالج : دکترکیهانی متخصص سرطان در بیمارستان آزاد.

نقل از پدر نامبرده ، آقای «ع - پ»

«مدتی بود که دخترم هر روز لاغر و نحیف می شد تا

اینکه موجب ناراحتی ما شد . ابتدا او رانزد دکتر سیّد

محمد سدهی بردیم . ایشان پس از انجام معاینات

گفت : کار من نیست. باید او را پیش دکترکیهانی

ببرید . وقتی به آقای دکتر کیهانی مراجعه کردیم ، ایشان بلافاصله او را در بیمارستان آزاد ، بستری کرد . عکسبرداری های متعدد صورت گرفت و از جمله ، توسط دکتر کلباسی تگه برداری به عمل آمد .

دکتر کلباسی گفت : متأسفانه ، کار تمام شده است و زخم سرطان ، طحال و کبد را پر کرده است و درمان هم نتیجه ای ندارد و در صورت انجام شدن یانشدن عمل ، مریض شش ماه بیشتر زنده نخواهد ماند . شما هم بی جهت خرج نکنید ، ولی برای دلخوشی شما ، ۵۰ جلسه ، شیمی درمانی می کنیم . من همان شب خدمت آقای «م - ح» که از اعضای هیأت امنای مسجد مقدس جمکران است ، زنگ زدم و تقاضای دعا نمودم . هفته بعد هم به مسجد مقدس جمکران رفتیم و در آنجا ماندیم . من از حضرت مهدی علیه السلام شفای دخترم را خواستم هیئت محبتان پنج تن آل عباى تهران هم بودند . علاوه بر توسل ، نذر گوسفند و

ولیمه‌ای را در مسجد جمکران نمودم. پرونده بیماری  
فرزندم را به آمریکا نزد فرزند دیگرم که در آنجاست  
، فرستادم . او پرونده را به چند نفر از متخصصین  
سرطان نشان داد . آنها هم نظریه دکتر کیهانی را تأیید  
نمودند خلاصه هر چه توانستم در این راه جدّ و جهد  
کردم . از جمله، بیمارستانی در مکزیک که باو  
داروهای گیاهی دادند، اما ثمر ثمر واقع نشد .  
مهمتر از همه این که توسّلات خود را به ائمه هدی علیهم السلام  
مخصوصاً حضرت حجّت علیه السلام قطع نکردم و به نذر و  
نیازها ادامه دادم . جلسه هشتم شیمی درمانی بود که  
آقای دکتر کیهانی با تعجّب به من گفت: چه کار کردی  
که دیگر اثری از زخمها وجود ندارد؟ عرض کردم: به  
کسی پناه بردم که همه درماندگان به او پناه می‌برند ،  
توسّل به مولایم صاحب الزّمان علیه السلام پیدا کردم.

ایشان برای اطمینان مجدّداً عکسبرداری کرد و  
آزمایشات لازم را انجام داد و شفای فرزندم را تأیید

کرد و گفت : آثاری از مرض وجود ندارد و به لطف  
امام زمان علیه السلام حالشان خوب است و یقیناً شفا گرفته است. (۱)

### نذر چهل شب چهارشنبه

اهل نوشهر مازندران هستم که در حال حاضر ساکن  
تهران و کارمند اداره آموزش و پرورش می باشم.  
سال ۱۳۷۴ فرزند ۲۱ ساله ام از ناحیه پا احساس درد  
شدیدی کرد. دکترها می گفتند که چیز خطرناکی نیست،  
بلکه نوعی احساس عضلانی است. خرداد همان سال،  
درد پا به همه اعضایش سرایت کرد و با سر درد  
شدیدی همراه شد که در نهایت منجر به فلج شدن  
تمام بدنش گردید.  
سرانجام بعد از آزمایشها و معاینه های متعدد و سی.

۱- کرامات المهدی علیه السلام ، ص ۵۶

تی. اسکن که در بیمارستان (امام حسین علیه السلام) انجام شد، گفتند که داخل بدن فرزندم ضایعاتی مشاهده شده است که باید بستری شود.

مدتی در آن جا بستری بود، ولی با توجه به شدت و سرعت بیماری با مشورت پزشکان معالج، او را به بیمارستان (شهدای تجریش) و سپس به بیمارستان (مدرّس) منتقل کردیم.

بعد از انجام آزمایشات تخصصی اعلام کردند که او سرطان مغز و استخوان دارد و بیشتر از شش ماه زنده نخواهد ماند.

نمیدانم چرا و چطور، اما به دلم افتاد که جگرگوشه‌ام را به مسجد جمکران بیاورم و برای شفای او به آقا امام زمان علیه السلام متوسّل شدم.

شانزده روز در مسجد بودیم. طی این مدت خواب دیدم که باید فرزندم را به بیمارستان برگردانم، حتی خودش هم خواب دیده بود که امام زمان علیه السلام یک قرآن

به او داده و فرموده بود: (آن را بخوان و ختم کن!) او را به بیمارستان برگرداندم.

دکتر موسوی، فوق تخصص جراحی عمومی با آزمایشهای مجدد تشخیص داد که غده ای در قسمت لگن وجود دارد که باید عمل شود.

همان موقع نذر کردم که چهل هفته، شبهای چهارشنبه مسجد مقدّس جمکران بروم، به این امید که فرزند جوانم بهبود یابد.

عمل جراحی انجام شد، ولی با وجودی که پزشکان می گفتند عارضه با عمل جراحی بر طرف شده است، اما فرزندم همچنان فلج باقی مانده بود! بعد از چند روز، پزشک جراح اعلام کرد که وضعیت غده به گونه ای است که برایشان مثل یک معما شده است، غده به صورت توده ای فشرده در آمده بود که این مسأله از آنها غیر قابل تصور بود.

او را به قصد توسّل به امام هشتم، علی بن موسی



الرضا علیه السلام به مشهد مقدس بردم.

مدت یک ماه که در جوار پاک آنحضرت بودیم، آمدن به مسجد مقدس جمکران را در شبهای چهارشنبه ترک نکردم و هر هفته از مشهد به قم می‌آمدم. بعد از مدتی به تهران برگشتیم و طبق توصیه پزشک‌ها شیمی درمانی را شروع کردیم که این کار هم نتیجه‌ای نداد، اما با عنایتی که در خواب به فرزندم شده بود، همچنان به معجزه‌ای از طرف حضرت ولی عصر علیه السلام امیدوار بودیم و شبهای چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران می‌آمدم که با تمام شدن چهل هفته، نتیجه گرفتم و فرزندم شفا گرفت! در حالی که پزشکان از ادامه حیات فرزندم مأیوس شده بودند، ولی به لطف خدا و عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام فرزندم بعد از گذشت چند سال در صحت و سلامتی زندگی می‌کند.

دکتر محسن توانانیا، پزشک دارالشفای حضرت

مهدی علیه السلام ، در باره شفای (ط . م) اظهار می‌دارد:  
(بیمار مورد نظر در سن ۲۱ سالگی به علت درد  
شدید در ناحیه لگن و پا به بیمارستانی در تهران  
مراجعه کرده است. بیمار سر درد پیشرونده‌ای هم  
داشت، طوری که به سختی راه می‌رفت و مجبور به  
استفاده از عصا شده بود. در بررسی‌های انجام شده از  
طریق سی. تی. اسکن، توده‌هایی در داخل لگن  
مشخص شده بود که با بررسی بیشتر ثابت شد که  
دردهای شدید بیمار ناشی از انتشار بد خیمی  
استخوانها در سایر قسمت‌های بدن بوده است. بعد از  
انجام جراحی نتیجه به تومور بد خیم و درگیری  
استخوانها منتهی گردید که معمولاً در این موارد  
پیشرفت بیماری چنان سریع است که حتی با بهترین  
اقدامات درمانی، طول عمر بیمار کوتاه خواهد بود،  
در حالی که در بررسی‌های به عمل آمده از بیمار  
مورد نظر که دو سال بعد، به وسیله سی. تی. اسکن

انجام شد، هیچ اثری از بیماری در هیچ نقطه‌ای از بدن او مشاهده نشده است.

\*\*\*

دکتر ادیبی در مصاحبه‌ای با امور فرهنگی مسجد مقدّس جمکران گفتند: این بیماری وقتی به صورت گسترده و به اصطلاح ما (متاستاز) شده باشد، و درگیریهای گوناگون در نواحی مختلف ایجاد کرده باشد، انتظار می‌رود که حتی با بهترین درمانها طول عمر بیمار خیلی کوتاه باشد، ولی در مورد ایشان شفا تحقق یافته است. وقتی این پرونده را مطالعه می‌کردم با توجه به این که در تشخیص بیماری هیچ تردیدی نبود و توسط پاتولوژیست بررسی شده بود، بنابراین فکر نمی‌کنم هیچ تردیدی در تشخیص این بیماری وجود داشته باشد. لذا با توجه به این که آزمایشها نشان می‌دهد مراکزی از قسمتهای مختلف بدن بیمار با هم درگیر بوده‌اند، یقیناً مسأله درمانش یک پدیده طبیعی نبوده است.

## شفای سرطانی

مادر فرزند شفا یافته می‌گوید:

«مدتی پیش غده سرطانی در زیر شکم پسر، سعید که در مکانیکی کار می‌کرد، به وجود آمد. بعد از مراجعه به کمیته امداد امام و معرفی به پزشکان تهران با پیشنهاد دکتر، غده را برداشتند و شیمی درمانی کردند، اما بعد از عمل، نتیجه‌ای عاید نشد و پسر همیشه در ناراحتی و عذاب بود. شبی در منزل خود که در بلوچستان است به آقا امام زمان علیه السلام متوسل شدم و شفای پسر را از آقا خواستم. در همین حال دیدم که آقای با عمامه و ریش سفیدی که نور از صورت آن بزرگوار آشکار بود وارد منزل ما شد و آب خواست. وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند. سپس دست بر زمین گذاشت و دو دانه ریگ

برداشت و آنها را قدری مالش داد که به صورت دو عدد جواهر و دُر در آمد. بعد نگاهی به سعید کرد و فرمود: ان شاء الله سعید خوب می شود.

او عصایی در دست داشت که از نور بود. خواستیم به عنوان تشکر پولی به ایشان بدهیم قبول نکرد و بلافاصله تشریف برد و اثری از ایشان ندیدم.

سعید را برداشتیم و به مسجد جمکران آوردیم. در شب چهارشنبه، ساعت ۲/۵ شب که مشغول نماز، دعا و توسل به آقا امام زمان علیه السلام بودیم، ناگهان سعید متوجه شد که نوری به طرف او می آید. ابتدا وحشت کرد، ولی بعد کم کم ترس او برطرف شد پس از لحظه ای آن نور او را احاطه کرد در همین هنگام سلامتی خود را به دست آورد و حالا اثری از غده و جای بخیه در بدن او وجود ندارد»<sup>(۱)</sup>.

---

۱- کرامات المهدی علیه السلام ، ص ۱۱

## زندگی دوباره دختر بچه سه ساله

اهل عربستان سعودی است و به مسجد جمکران آمده است. می‌گوید: «ما سنّی بودیم. اهل تسنن اسم حضرت فاطمه و زینب علیهما السلام را برای بچه‌ها خوب نمی‌دانند و عقیده دارند که هر بچه‌ای به این نام باشد به زودی می‌میرد، اما من همسری داشتم که فاطمه نام داشت و در اولین زایمان هم دختری به دنیا آورد. خانواده من اسم «حفصه» را برای او انتخاب کردند، ولی من زیر بار نرفتم و اسم فرزندی را هم فاطمه گذاشتم. بعد از سه سال دخترم فاطمه مریض شد.

دخترم را خدمت قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بردم و از ایشان شفا خواستم که الحمد لله شفا دادند.

بعد از برگشتن از نزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، دخترم خوابید. خوابش طولانی شد.

هر چه صدایش کردیم، بیدار نشد.  
او را پیش دکتر بردیم گفت: بچه مرده است.  
وقتی به دکتر دیگری مراجعه کردیم، او هم همان جمله  
را گفت. دخترم را به غسالخانه بردیم.  
بعد از چند دقیقه دیدم که او حرکت کرد و از من آب  
خواست. برایش آب آوردم.  
وقتی او را بغل کردم، گفت: بابا! توی خواب دیدم که  
مردی پیش من ایستاده و دو رکعت نماز خواند. بعد  
از نماز دست مبارک خود را بر سر من کشید و گفت:  
بلند شو، شما زنده می مانید و فعلاً نمی میرید! و گفت  
که به بابایت بگو تا شیعه شوید.  
آری! این مسئله باعث شیعه شدن من شده است.  
حالا، برای تشکر و قدردانی از آقا امام زمان علیه السلام  
عازم ایران شدم و به مسجد جمکران آمدم». (۱)

## شفای مفلوج و سفارش به دعای فرج

یکی از خدمه جمکران می‌گوید:

«یک روز قبل از عاشورای حسینی در مسجد جمکران مشغول قدم زدن بودم.

مسجد بسیار خلوت بود. ناگهان متوجه مردی شدم که بسیار هیجان زده بود و به هر یک از خدّام که می‌رسید، آنها را بغل می‌کرد و می‌بوسید.

جلو رفتم تا جریان را جویا شوم، اما همین که به او رسیدم مرا نیز در آغوش کشید؛ می‌بوسید و اشک می‌ریخت. وقتی جریان را از او پرسیدم، گفت: چند وقت قبل با اتومبیل تصادف کردم و فلج شدم.

پاهایم از کار افتاد. هر شب به خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام متوسّل می‌شدم. امروز، همراه خانواده‌ام به مسجد آمدم. از ظهر به بعد حال خوشی



داشتم؛ به آقا امام زمان علیه السلام متوسّل بودم و از ایشان تقاضای شفا می‌کردم. نیم ساعت پیش، ناگهان متوجّه شدم که مسجد، نوری عجیب و بوی خوشی دارد. به اطراف نگاه کردم و دیدم که مولا امیرالمؤمنین، امام حسین، قمر بنی هاشم و امام زمان علیه السلام در مسجد حضور دارند. با دیدن آنها دست و پای خود را گم کردم. و نمی‌دانستم چه کنم که امام زمان علیه السلام به من نگاه کرد و همان لحظه لطف ایشان شامل حالم شد و به من فرمود: شما خوب شدید! بروید و به دیگران بگویید که برای فرج من دعا کنند که ظهور ان‌شاءالله نزدیک است. بعد ادامه داد: امشب عزاداری خوب و مفصلی در این جا برقرار می‌شود که ما هم حضور داریم».

\*\*\*

خادم می‌گوید: «مرد شفا گرفته یک انگشتری طلا به دفتر داد و با خوشحالی رفت. مسجد خلوت بود. آخر شب، هیأتی از تبریز آمدند و به عزاداری و نوحه

## شفای مجروح و معلول مغزی

---

خوانی پرداختند. مجلس بسیار با حال و سوزناک بود.  
من همان لحظه به یاد حرف آن مرد افتادم».<sup>(۱)</sup>

## شفای مجروح و معلول مغزی

پدرِ کودک ۵ ساله می‌گوید:

«در اثر تصادف با اتومبیل، پسر من از دست، پا و  
جمجمه مجروح شد. سه سال در بیمارستان فیروزگر  
و بیمارستان حضرت فاطمه علیها السلام در تهران تحت درمان  
بود. بعد از بهبودی سر پسر من، پزشکان نظر دادند که  
او ۶۰٪ نقص عضو دارد؛ ۳۰٪ مقاومت جمجمه در  
برابر عفونت و ضربات عفونی احتمالی ایجاد شده از  
دست رفته است، ۱۰٪ هم در راه رفتن مشکل خواهد  
داشت و ۲۰٪ قوای عقلی او از بین رفته است که در

---

۱- کرامات المهدی علیه السلام ، ص ۱۳

این موارد از دست هیچ کس کاری ساخته نیست و شما هم به دکترها مراجعه نکنید. چون سودی ندارد.

من به خدا و ائمه اطهار علیهم السلام متوسل شدم. در ایامی که فرزندم سالم بود، هر شب چهارشنبه و جمعه با هم به زیارت می آمدیم. او را شب پنجشنبه که خلوت بود به مسجد جمکران آوردم تا شاید لطف خدا و آقا امام زمان علیه السلام شامل حال ما شود. من و پسر من به مسجد، کنار منبر رفتیم و من مشغول نماز خواندن شدم. ساعت ۱۰ شب یک نفر که گویی از شهرستان آمده بود، غذا آورد و رفت. عده ای ساعت ۱۰/۴۰ دقیقه به مسجد مشرف شدند و بالای سر پسر دعا خواندند. تقریباً بعد از پانزده دقیقه که گذشت، دیدم که پسر مهدی از جا پرید و خود را در بغل من انداخت و گفت: بابا من خوب شدم». (۱)

## شفای ضایعه نخاع کمر

یکی از برادران روستای جمکران می‌گوید:  
«سال‌ها پیش که به مسجد جمکران مشرف می‌شدم از حاجی خلیل قهوه‌چی که در آن زمان خادم مسجد جمکران بود، شنیده بودم که فردی به نام حسین آقا، مهندس برنامه و بودجه با هدایت آقای حاج خلیج قزوینی به مسجد جمکران مشرف شده و شفا گرفته است. سال‌ها منتظر فرصت بودم که از نزدیک حاج خلیج قزوینی را بینم و جریان شفای آن مهندس که ضایعه نخاع کمر داشت و شفا گرفته بود را پرسم تا این‌که به عنوان معلم به قریه جمکران آمدم و ظهرها برای خواندن نماز به مسجد می‌رفتم. یکی از روزها شنیدم که حاج خلیج به مسجد تشریف آورده است. خدمت رسیدم و از ایشان خواستم که جریان را

تعریف کند که گفت: روزی جلو قهوه‌خانه حاجی خلیل در روستای جمکران نشسته بودم. قبلاً شنیده بودم که شخصی به نام حسین آقا از قسمت نخاع دچار ضایعه شده و برای معالجه حتی به خارج هم رفته بود، ولی همه او را جواب کرده بودند. آن روز او را دیدم و از او خواستم که چند روزی با هم باشیم و به مسجد جمکران مشرف شویم، اما حسین آقا گفت: فایده‌ای ندارد. من به بهترین دکترها مراجعه کرده و جواب شنیده‌ام. من اصرار زیادی کردم. او پذیرفت. مدت چهل روز با هم بودیم و به مسجد جمکران مشرف می‌شدیم. روز چهارم به حسین آقا گفتم: مواظب باش که امروز، روز چهارم است. با هم به صحرا رفتیم. مدتی قدم زدیم و دوباره به مسجد برگشتیم. وارد مسجد که شدیم به حسین آقا گفتم: خسته‌ام می‌روم اطاق بغل مسجد تا کمی بخوابم. حسین آقا گفت: من هم می‌روم نماز بخوانم.

مدتی در اتاق خوابیدم. ناگهان سر و صدای زیادی در مسجد پیچید و من از خواب بیدار شدم. بیرون آمدم و دیدم حسین آقا که قبلاً کمرش ناراحت بود، سنگ بزرگی از لب چاه برداشت و پرتاب کرد و هیچ دردی در کمر احساس نکرد. به او گفتم: چه شده؟

گفت: در مسجد نماز امام زمان علیه السلام را می خواندم. وقتی نمازم تمام شد، نشستم و آقا سیدی را پهلوی خود احساس کردم. ایشان دست خود را به پشت من کشید و فرمود: دردی در پشت تو نیست و بعد فرمود: وقتی نماز امام زمان علیه السلام را خواندی، صلوات هم فرستادی؟ گفتم: خیر. فرمود: بفرست.

من پیشانی به مهر گذاشتم و صلوات می فرستادم. ناگهان به فکرم رسید که او مرا از کجا می شناخت و ناراحتیم را از کجا می دانست. سرم را از مهر برداشتم،

امّا کسی را ندیدم و احساس کردم که هیچ ناراحتی ندارم». (۱)

## شفای بیمار کلیوی

مادری همراه فرزندش به واحد فرهنگی مسجد جمکران مراجعه نمود و اظهار داشت:

«فرزندم مدت‌های زیادی ناراحتی کلیه داشت. وقتی او را به دکتر نشان دادیم، گفت که کلیه فرزندم به طور مادرزادی کار نمی‌کند و عفونی شده است. او را سونوگرافی کردند و گفتند که کلیه باید از بدن جدا شود. عکس رنگی گرفتیم. در بیمارستان لبافی نژاد کمیسیون پزشکی تشکیل شد و همه نظر دادند که باید عمل شود. ماه رمضان بود.

شب‌ی در خواب دیدم که قرار است فرزند مریضم را به

---

۱- کرامات المهدی علیه السلام، ص ۲۶

اتاق عمل ببرند. من به آقای دکتر می‌گفتم که آقای دکتر! بچه من خوب می‌شود؟ دکتر در پاسخ گفت: خانم! همه چیز دست آقا امام زمان علیه السلام است. وقتی دوباره به دکتر مراجعه کردم، قرار شد که یکبار دیگر سونوگرافی بگیرند.

آزمایشات لازم انجام شد و تصمیم گرفتند تا بچه را به اتاق عمل ببرند. همان روز مطلع شدم که هیأتی از نازی آباد تهران به مسجد جمکران می‌آید. گفتم: بگذارید قبل از سونوگرافی و آزمایش، بر اساس خوابی که دیده‌ام او را به مسجد جمکران ببرم.

همراه با هیأت به مسجد جمکران آمدم و فردا صبح مستقیماً به مرکز سونوگرافی رفتم. به آقا امام زمان علیه السلام عرض کردم که من از مسجد جمکران می‌آیم، مرا ناامید نکنید! وقتی سونوگرافی انجام شد، گفتند: این بچه هیچ ناراحتی ندارد. وقتی به دکتر مراجعه کردم، عکس‌های رنگی و سونوگرافی‌های قبل



را با سونوگرافی جدید مقایسه کرد و گفت:  
دیگر هیچ عیب و ناراحتی در کلیهٔ بچه وجود ندارد.  
بچه از دعای امام زمان علیه السلام شفا گرفته است»<sup>(۱)</sup>

### عنایت حضرت به شیفتگان خود

آقای سیّد مرتضیٰ حسینی، معروف به ساعت ساز  
قمی که از اشخاص با حقیقت و متدین قم و در نیکی  
و پارسایی مشهور و معروف است، می‌گوید: «یک  
شب پنج‌شنبه در فصل زمستان که هوا بسیار سرد بود  
و برف زیادی در حدود نیم متر روی زمین را  
پوشانده بود، توی اتاق نشسته بودم. ناگاه یادم آمد  
که امشب شیخ محمدتقی بافقی رحمته الله به مسجد جمکران  
مشرف می‌شود، اما با خود گفتم که شاید ایشان به

---

۱- کرامات المهدی علیه السلام ، ص ۲۸

واسطهٔ این هوای سرد و برف زیاد، برنامهٔ امشب جمکران را تعطیل کرده باشند، ولی دلم طاقت نیاورد و به طرف منزل شیخ راه افتادم. او در منزل نبود؛ در مدرسه هم نبود. به هر کس که می‌رسیدم، سراغ ایشان را می‌گرفتم تا این‌که به «میدان میر» که سر راه جمکران است، رسیدم. در آنجا به ناوایی رفتم که ناوا از من پرسید: چرا مضطربی؟ گفتم: در فکر حاج شیخ محمدتقی بافقی رحمته الله هستم که مبادا در این هوای سرد و برف زیاد که بیابان پر از جانور است؛ به مسجد رفته باشد. آمدم تا او را بینم و مانع رفتن او شوم. ناوا گفت: معطل نشو! چون حاج شیخ با چند نفر از روحانی‌ها به طرف جمکران رفتند. با عجله به راه افتادم. ناوا پرسید: کجا می‌روی؟ گفتم: شاید به آنها برسیم و بتوانم آنها را برگردانم یا شاید چند نفری را با وسیلهٔ دنبال آنها بفرستم. ناوا گفت: این کار را نکن! چون قطعاً به آنها نمی‌رسی و اگر به خطری برخورد

نکرده باشند، الان نزدیک مسجد هستند. بسیار پریشان بودم. زیرا می ترسیدم که با آن همه برف و کولاک، مبادا برایشان پیش آمدی شود. چاره‌ای نداشتم. به منزل برگشتم. به قدری ناراحت بودم که اهل خانه هم از پریشانی من مضطرب شدند. خواب به چشمانم نمی آمد. مشغول دعا شدم تا این که نزدیک سحر چشمم گرم شد و در خواب، حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که وارد منزل ما شد و به من فرمود: «سید مرتضی چرا مضطربی؟» گفتم: ای مولای من! به خاطر حاج شیخ محمدتقی بافقی است که امشب به مسجد رفته و نمی دانم بر سر او چه آمده است؟ فرمود: سید مرتضی! گمان می کنی که من از حاج شیخ دور هستم؟ وسایل استراحت او و یارانش را فراهم کرده‌ام. بسیار خوشحال شدم. از خواب برخاستم و به اهل منزل که از من پریشان تر بودند، مژده دادم و صبح زود رفتم تا بدانم آیا خوابم درست

بود یا نه؟ به یکی از یاران حاج شیخ رسیدم، گفتم: دلم می‌خواهد جریان دیشب خود را در جمکران برایم تعریف کنی. گفت: دیشب ما و حاج شیخ به سمت مسجد جمکران حرکت کردیم. در آن هوای سرد و برفی وقتی از شهر خارج شدیم، یک حرارت و شوق دیگری داشتیم که در روی برف از زمین خشک و روز آفتابی سریع‌تر می‌رفتیم. در اندک زمانی به مسجد رسیدیم و متحیر بودیم که شب را در آن سرما چگونه به صبح برسانیم. ناگهان دیدیم که جوان سیّدی که به نظر ۱۲ ساله می‌نمود، وارد شد و به حاج شیخ گفت: می‌خواهید برایتان کرسی، لحاف و آتش حاضر کنم؟ حاج شیخ گفت: اختیار با شماست. سیّد جوان از مسجد بیرون رفت. چند دقیقه بیش‌تر طول نکشید که برگشت و با خود کرسی، لحاف و منقلی پر از زغال و آتش آورد و در یکی از اطاق‌ها گذاشت. جوان وقتی خواست برود از حاج شیخ سؤال کرد: آیا چیز دیگری

هم احتیاج دارید؟ ، خیر. یکی از ما گفت: ما صبح زود می‌رویم. این وسائل را به چه کسی تحویل دهیم؟ فرمود: هر کس آورد، خودش خواهد برد. و بعد از اتاق ما خارج شد. ما تعجب کرده بودیم که این سید چه کسی بود و اثاثیه را از کجا آورده بود. الان هم از این فکر بیرون نرفته‌ایم. لبخند زدم و به او گفتم: من می‌دانم که آن سید جوان چه کسی بود. بعد سرگذشت اضطراب و خواب خود و فرمایش حضرت را به او گفتم و یادآور شدم: من از منزل بیرون نیامدم، مگر این که راست بودن خواب خود را بینم و الحمد لله که فهمیدم و دیدم که مولایم امام زمان ۷ از حاج آقا شیخ محمدتقی بافقی و سایر نمازگزاران مسجد خود غافل نیست». (۱)

## برطرف شدن گرفتاری

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی از کتاب «انوار المشعشعین» که در باره تاریخ قم است، نقل می نماید: «سید عبدالرحیم، خادم مسجد جمکران حکایت کرد که در سال ۱۳۲۲ مرض وبا شیوع پیدا کرد.

بعد از گذشتن وبا، روزی به مسجد جمکران رفتم. مرد غریبی را دیدم که در آنجا نشسته بود. از احوال او و این که چرا به این مکان آمده است، پرسیدم. او گفت: من ساکن تهران هستم و اسمم مشهدی علی اکبر است. مغازه ای داشتم و از قبیل دخانیات خرید و فروش می کردم. به خاطر این که به مردم نسیم داده بودم و عده زیادی از آنها هم به مرض وبا از دنیا رفتند، سرمایه ام از بین رفت و دستم خالی شد. حالا به قم آمدم. وقتی اوصاف این مسجد را شنیدم به

اینجا آمدم تا آنکه شاید حضرت حجة علیه السلام نظری بفرماید و حاجاتم را برآورد. مشهدی علی اکبر سه ماه در مسجد ماند و مشغول عبادت بود و ریاضت‌های بسیاری کشید؛ گرسنگی، عبادت و گریه زیاد. روزی به من گفت: مقداری از کارم اصلاح شده، ولیکن هنوز به انجام نرسیده است و تصمیم دارم به کریلا بروم. یک روز که از شهر به طرف مسجد جمکران می‌رفتم در بین راه او را دیدم که پیاده به کریلا می‌رود. سفر او مدت شش ماه طول کشید. بعد از این مدت روزی از مسجد جمکران به طرف شهر می‌رفتم. در همان مکانی که هنگام رفتن، او را دیده بودم، باز هم ملاقاتش نمودم که از کریلا بر می‌گشت. پس از احوال‌پرسی و تعارفات، گفت: در کریلا چنین معلوم شد که انجام مطلبم و برآورده شدن حاجتم در همین مسجد جمکران خواهد بود. به همین خاطر به مسجد می‌روم. این بار نیز دو سه ماه در مسجد ماند

و در یکی از حجرات منزل گرفت و مشغول ریاضت و عبادت بود. روز پنجم یا ششم ماه مبارک رمضان بود که از مسجد به شهر آمد تا به تهران برود. او را به منزل خود بردم و شب را میهمان من بود. پرسیدم: حاجت چه شد؟ گفت: حاجتی که خواستم برآورده شد. گفتم: چگونه و از چه راهی؟ گفت: چون تو خادم مسجد هستی برای تو نقل می‌کنم و برای احدی نقل نکرده‌ام. در مدتی که در مسجد حجره گرفته بودم با شخصی از اهالی روستای جمکران قرارداد بستم که هر روز یک قرص نان جو به من بدهد تا بعداً که جمع شد، پولش را بدهم. یکی از روزها که پیش او رفتم از دادن نان خودداری کرد. برگشتم و به کسی ابراز نکردم. چهار روز برای خوردن چیزی نداشتم از علف‌های کنار جوی می‌خوردم تا آنکه به اسهال مبتلا شده و بی‌حال افتادم و دیگر قوّت برخاستن نداشتم. فقط برای عبادات واجبم قدری به حال



می آمدم. روز چهارم هم تمام شد و نصف شب فرا رسید. دیدم که طرف کوه دوبرادران روشن شد و نوری می درخشد؛ به گونه ای که تمام بیابان روشن شده بود. ناگهان احساس کردم که شخصی پشت در حجره است و می خواهد در را باز کند. با حالت ضعف و ناتوانی برخاستم و در را باز کردم. سیّدی را با شوکت و جلالت مشاهده نمودم. سلام کردم که در این هنگام هیبت او مرا گرفت و نتوانستم سخن بگویم تا آنکه جلو آمد و کنار من نشست و فرمود: جدّه ام فاطمه علیها السلام در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شفیع شد که پیامبر حاجت تو را برآورد و جدّم نیز آن را به من واگذار نمود. سپس فرمود: به وطن خود مراجعت کن که کارت خوب خواهد شد. پیامبر فرمود که برخیز و برو. زیرا اهل و خانواده ات منتظرند و بر آنها سخت می گذرد. در این هنگام به دلم افتاد که این بزرگوار حضرت حجّت علیه السلام می باشد. عرض کردم: این سیّد

عبدالرحیم، خادم مسجد، چشمش نابینا شده است. شما به او شفا دهید. فرمود: صلاح او همان است که به همین حالت باشد. سپس فرمود: با من بیا تا به مسجد برویم و نماز بخوانیم. برخاستم و با حضرت از حجره بیرون آمدیم تا نزدیک چاهی رسیدیم که در نزدیک درب مسجد می‌باشد. ناگهان شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت با او سخنانی فرمود که من نفهمیدم.

سپس در صحن مسجد مقداری قدم زدیم. در این هنگام مشاهده نمودم که شخصی از مسجد خارج شد و ظرفی آب در دست داشت و به طرف ما آمد. ظرف آب را به حضرت داد تا آن بزرگوار وضو گرفت. پس از آن به من فرمود: از این آب وضو بگیر.

من هم وضو گرفتم و داخل مسجد شدیم. به آقا و مولایم عرض کردم: یابن رسول الله! چه وقت ظهور می‌کنید؟ حضرت از این سؤال خوشش نیامد و با تندی فرمود: این سؤال‌ها به تو نیامده

است. عرض کردم: می‌خواهم از یاوران شما باشم.  
فرمود: هستی، ولی تو نباید از این مطالب سؤال کنی.  
ناگهان از نظر غایب شد، ولی صدای آن بزرگوار را  
از میان ایوان مسجد می‌شنیدم که می‌فرمود:  
هر چه زودتر به وطن خود مراجعت کن که اهل و  
عیالت منتظر می‌باشند و عیالت هم علویّه است.<sup>(۱)</sup>

### شفای دست‌های فلج شده

آقای «خ»، یکی از خدمتگزاران مسجد مقدّس  
جمکران می‌نویسد: «اغلب شب‌های چهارشنبه به  
اقتضای کار روابط عمومی تا صبح بیدار می‌ماندم،  
ولی آن شب به خاطر خستگی زیاد برای استراحت

---

۱- کرامات المهدی علیه السلام ، ص ۴۵

رفتم بخوابم که خوابم نبرد. بی‌اختیار به روابط عمومی مسجد برگشتم تا به اوضاع سرکشی کنم. به مسجد مردانه که بنایی می‌کردند، رفتم. یکی گفت: می‌گویند در مسجد زنانه زیر زمین کسی شفا گرفته است. گفتم: اطلاع ندارم. و از روابط عمومی با مسئول مسجد زنانه تماس گرفتم که تأیید کرد. گفتم که به هر وضعیتی که هست ایشان را برای مصاحبه به روابط عمومی راهنمایی کنند. چند دقیقه بعد، خانم شفا یافته در معیت چندین زن که او را محافظت می‌کردند تا از هجوم جمعیت در امان باشد به مرکز روابط عمومی آمد. زن شفا یافته به شدت خسته به نظر می‌رسید. چون جمعیت زیادی از خانم‌ها برای تبرک به او هجوم آورده بودند. با این که درهای روابط عمومی بسته بود، زائرین از دریچه کوچک، مرتب اشیای مختلفی را برای تبرک شدن به داخل پرتاب می‌کردند. به ایشان گفتم که خودش را معرفی

کند. گفت: «ط - ج» فرزند عبدالحسین، شماره شناسنامه ۲۹، ساکن مشهد مقدس هستم و در خیابان خواجه ربیع خانه داریم. انگشتان هر دو دستم فلج بود؛ سه انگشت دست راست و انگشتان دست چپم به هم چسبیده بود که قادر به انجام هیچ کاری نبودم. علت بیماری ام این بود که وقتی پانزده سال قبل، خبر مرگ برادرم را به من دادند به حالت غش افتادم. وقتی به هوش آمدم، متوجه شدم که دستهایم فلج مانده است. شوهرم که فرد ملاکی بود، پس از این واقعه با زن دیگری ازدواج کرد و بچه‌هایم را هم از من گرفت. این اوضاع به وضع جسمی و روحی من لطمه شدیدی وارد آورد. در طول این پانزده سال به دکترهای زیادی مراجعه کردم؛ از جمله دکتر مصباحی که مطب او در خیابان عشرت آباد است و دکتر حیرتی که مطب او نیز در خیابان عشرت آباد است و دکتر رحیمی که در بیمارستان بنت الهدی کار می‌کند.

همچنین در تهران هم برای فیزیوتراپی در بیمارستان شفا یحیائیان نوبت گرفته بودم که به علت کمبود بودجه نتوانستم بروم. قبل از آمدن به قم، پیش دکتر برزین نرواز رفتم و چند بار دستم را زیر برق گذاشتم، ولی سودی نداشت و دردی نیز همراه بی‌حسی توی دستم بود که همیشه قرص مسکن می‌خوردم. چند روز قبل به اتفاق سه نفر از خانم‌ها از مشهد عازم زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام شدیم. سپس برای زیارت به طرف قم و مسجد جمکران راه افتادیم و به منزل دامادم که اهل شیروان و ساکن قم است، رفتیم تا به مسجد جمکران آمدیم و پس از به جا آوردن آداب مسجد در مجلس جشنی که به مناسبت «عیدالزهرا» بود، شرکت کردم. مجلس با شادی و سرور توأم بود و معنویت خاصی داشت و پس از اجرای برنامه و خواندن دعای توسل منقلب شدم و بی‌اختیار عرض کردم: آقا، امام زمان! من شفا

می خواهم. حالت عجیبی داشتم. ناگاه احساس کردم نورهایی عجیب را از دور و نزدیک می بینم. متوجه شدم که انگار دارند انگشتان و دست هایم را می کشند. دستم صدا می کرد. فهمیدم شفا گرفته ام.»

\* \* \*

یکی از خانم هایی که همراه آن زن آمده بود، گفت: «من بغل دست این خانم بودم که متوجه شدم ایشان سه مرتبه گفت: یا صاحب الزمان! و دست هایم را در هوا تکان داد و صورتش کاملاً برافروخته شد.»

موضوع را از خانم «ز - ک»، فرزند رضا که از همراهان ایشان و در خیابان خواجه ربیع سکونت دارد، جویا شدیم گفت: «من ایشان را کاملاً می شناسم و پانزده سال است که دست هایم فلج است.»<sup>(۱)</sup>

## معجزه‌ای در جهان پزشکی

دست و پای برادر زاده‌ام فلج بود. کمی پول تهیه کردیم و او را از نجف‌آباد به اصفهان بردیم و از سرش عکس گرفتیم. عکس را در نجف‌آباد به دکتر زمانی نشان دادیم. وقتی دکتر عکس را دید، گفت: این بچه غده سرطانی دارد و باید هرچه زودتر بستری شود. عکس را به دکتر دیگری نشان دادیم او هم گفت: هرچه زودتر باید بیمار را بستری کنید. بیماری خطرناکی است و احتیاج به عمل دارد. گفتیم: ما می‌خواهیم برای عمل استخاره کنیم. گفت: وقتی می‌خواهید نماز بخوانید استخاره می‌کنید؟! اگر می‌خواهید مریض شما سالم شود، باید به خدا و امام زمان علیه السلام متوسل شوید تا بلکه فرزندتان را به شما برگردانند.



دکتر نوریان گفت: مریض شما دو ماه پیش تر زنده نمی ماند و اگر قصد عمل او را دارید باید هر چه زودتر تصمیم بگیرید.

گفتیم: فکرهایمان را کرده ایم.

گفت: بروید و درست و حسابی فکهای تان را بکنید. هزینه این عمل خیلی زیاد است.

بچه را در اصفهان پیش دکتر معین هم بردیم، او نیز همان حرف را به ما زد و گفت: غده، سرطانی است و هر دکتری هم نمی تواند او را عمل کند. چون غده اش سمی است. هرچه زودتر باید بستری شود.

برادر زاده ام را بستری کردیم و سه روز در بیمارستان الزهراي اصفهان بودیم. با این که قرار بود روز چهارم عمل شود، ولی او را مرخص کردند و گفتند که چهارشنبه دیگر بیاید! او را از بیمارستان مرخص کردیم.

نذر کردم تا هر هفته، روزهای چهارشنبه او را به

جمکران بیاورم. برای اولین بار که به مسجد مشرف شدیم، بعد از خواندن نماز امام زمان علیه السلام کنار چاه عریضه رفتم. بچه را هم در بغلم گرفته بودم و با دلی شکسته گریه می‌کردم. اشک‌هایم روی صورتش می‌چکید. بیدار شد و گفت: عمو جان! فکر کردم دارد باران می‌آید. چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: هم برای تو و هم برای خودم.

شفای تو را از امام زمان علیه السلام می‌خواهم. بعد از آن، هر وقت او را به جمکران می‌آوردیم، حالش بهتر می‌شد؛ تا این‌که بعد از چهار ماه وقتی از سرش عکس گرفتیم و پیش دکتر بردیم، گفت: هیچ اثری از غده سرطانی نیست. این بچه را خدا و امام زمان علیه السلام شفا داده‌اند. (۱)

---

۱- کرامات المهدی علیه السلام ، ص ۱۰۴

## شفای سکتة مغزی در نیمه شعبان

یکی از ارادتمندان آقا امام زمان علیه السلام هستم که برای سومین بار، دچار سکتة مغزی شده و طرف چپ بدنم فلج شده است. بعد از مراجعه به دکترهای مختلف، جوابم کردند. یک روز قبل از روز تولد آقا امام زمان علیه السلام به دستور پزشک برای انجام آزمایشهای کلی به اتفاق برادرهایم به شیراز رفتیم. در مرکز درمانی شهید چمران برای «ام. آر. آی» نوبت گرفتیم. خوشبختانه با آنکه این نوع آزمایشها را نوبت‌های دو - سه ماهه می‌دهند، اما همان روز برای ما نوبت زدند. از اوّل صبح، داخل ماشین نشسته بودم و خیلی خسته و بی حال بودم. با توافق برادرانم قرار شد که آزمایش را به دو روز بعد موکول کنیم. فردای آن روز، مصادف با نیمه شعبان، روز تولد آقا امام

زمان عاشوراء بود. آزمایشگاه تعطیل بود. به خانه که برگشتیم، احساس کردم که دیگر توانایی حرکت ندارم. یأس عجیبی تمام وجودم را فرا گرفت! آن روز، خانواده و همه آنهايي که منتظر آمدن ما بودند، دلشکسته و گریان بودند؛ طوری که تا آن وقت این طور آنها را بد حال ندیده بودم.

اضطراب و نگرانی خاصی در من به وجود آمده بود؛ از خود بی خود شدم. وقتی از پنجره می دیدم که برادرم در حال آذین بندی و چراغانی حیاط و کوچه است، حالت غریبی پیدا کردم. کسانی که کنارم بودند از شدت گریه، یکی یکی اتاق را ترک می کردند تا مبادا نگرانی من بیش تر شود. آن شب خواب دیدم دیواری که روبروی من بود به صورت دری آشکار شد و جوانی نورانی وارد شد و پایین پای من ایستاد و به من اشاره کرد و فرمود: بلند شو! گفتم: مریضم، نمی توانم حرکت کنم. او دوباره تکرار کرد: بلند شو!

پزشکان بر این بود که اگر دیالیز هم می‌شدم، باز هم معلوم نبود که زنده بمانم، اما من زنده شدم.

عمه‌ام که زن مؤمن و با تقوایی است و همیشه ائمه معصومین علیهم السلام را در خواب می‌بیند و ۷۹ سال هم سن دارد، موقعی که حال من خیلی بد بود و خبر مردن مرا برایش برده بودند، همان شب در خواب امام زمان علیه السلام را می‌بیند که حضرت فرموده بودند: نترسید و ناراحت نباشید که ما شفای جوان شما را از خدا خواسته‌ایم. خدا جوان شما را شفا خواهد داد.

عمه‌ام از خواب بیدار می‌شود و بوی عطر آقا را استشمام می‌کند و به افراد فامیل خبر شفای مرا می‌دهد. ابتدا همه او را مسخره می‌کنند، ولی بالاخره معجزه به وقوع می‌پیوندد. من نیز بعد از این معجزه برای قدردانی به مسجد جمکران مشرف شدم». (۱)

## فصل هشتم

### رازها و نیازها

## زیارت آل یاسین

شیفتگان ، منتظران و دلسوختگانی که چشم امید به عنایت حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه را دارند عرض ادب به خدمت مولای خود را فراموش نکرده و انشاء الله هر روز زیارت آل یاسین را می خوانند. مرحوم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت نموده است که از ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السلام بیرون آمد بسوی محمّد حمیری بعد از جواب از مسائلی که از آن حضرت سؤال کرده بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، لَا لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ  
وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَهُ بِاللِّغَةِ فَمَا  
تُغْنِي النُّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ السَّلَامُ عَلَيْنَا  
وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ . هر گاه خواستید

توجه کنید بوسیله مابسوی خداوند تبارک و تعالی و

بسوی ما پس بگوئید چنانکه خدایتعالی فرموده:

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ

وَ رَبَّانِيَّ آيَاتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ

دِيَانَ دِينِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ

حَقِّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ

إِرَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ



تَرْجُمَانَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَ  
أَطْرَافِ نَهَارِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي  
أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِثْقَالَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ  
وَ وَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي  
ضَمِنَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَ  
الْعِلْمُ الْمَمْصُوبُ وَ الْغَوْثُ وَ الرَّحْمَةُ  
الْوَاسِعَةُ وَ عِدًّا غَيْرَ مَكْذُوبٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ  
تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ

تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلَّلُ وَ تُكَبِّرُ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَ تُمَسِي السَّلَامُ عَلَيْكَ  
فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى  
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
بِجَوَامِعِ السَّلَامِ أَشْهَدُكَ يَا مُوَلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ  
أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ  
أَهْلُهُ وَأَشْهَدُكَ يَا مُوَلَايَ أَنَّ عَلِيًّا

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَ  
الْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَ  
مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ  
حُجَّتُهُ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ  
مُوسَى حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ  
عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ  
حُجَّتُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَ  
الْآخِرُ وَ أَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا  
يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ  
كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ

أَنْ نَاكِراً وَ نَكِيْراً حَقٌّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَ  
 الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الصُّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِرْصَادَ  
 حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ الْحَشْرَ حَقٌّ وَ  
 الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الْوَعْدَ وَ  
 الْوَعِيْدَ بِهِمَا حَقٌّ يَا مَوْلَايَ شَقِيٌّ مَنْ خَالَفَكَ  
 وَ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكَ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا  
 أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ وَ أَنَا وَ لِيْ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ  
 عَدُوِّكَ فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا  
 أَسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ  
 الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَنَفْسِيْ مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ

وَخَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ  
بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ  
آخِرِكُمْ وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي  
خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ وَ بَعْدَ أَيْنَ دَعَا رَا  
بِخَوَانٍ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ  
مُحَمَّدَ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةَ نُورِكَ وَ أَنْ  
تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ  
الْإِيمَانِ وَ فِكْرِي نُورَ النِّيَّاتِ وَ عِزْمِي نُورَ  
الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِي نُورَ  
الصُّدُقِ وَ دِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ

بَصْرِي نُورِ الضِّيَاءِ وَ سَمْعِي نُورِ الْحِكْمَةِ وَ  
مَوَدَّتِي نُورِ الْمُوَالَاةِ لِمَحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ  
السَّلَامُ حَتَّى الْقَاكَ وَ قَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَ  
مِثَاقِكَ فَتُغَشِّنِي رَحْمَتِكَ يَا وَلِيَّيَّ يَا حَمِيدُ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ  
وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ  
وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الشَّائِرِ بِأَمْرِكَ وَ لِيَّ  
الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ وَ مُجَلِّي الظُّلْمَةِ  
وَ مُنِيرِ الْحَقِّ وَ النَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصِّدْقِ وَ  
كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ الْمُرْتَقِبِ

وَ اَمْلَأْ بِهِ الْاَرْضَ عَدْلًا وَ اَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ  
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي اللّٰهُمَّ مِنْ  
اَنْصَارِهِ وَ اَعْوَانِهِ وَ اَتْبَاعِهِ وَ شَيْعَتِهِ وَ اَرْنِي فِي  
اٰلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَ فِي  
عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ اِلَهَ الْحَقِّ اٰمِيْنَ يَا  
ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

## اعمال مسجد مقدّس جمکران

چهار رکعت نماز دو رکعت به نیت نماز تحیت مسجد،  
در هر رکعت یک بار حمد و هفت بار (قُلْ هُوَ اللهُ  
اَحَدٌ) خوانده به رکوع رفته و ذکر (سُبْحَانَ رَبِّيَ  
الْعَظِيْمِ وَ بِحَمْدِهِ) هفت مرتبه، پشت سر هم  
تکرار می شود. پس از آن به سجود رفته و  
ذکر (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ) نیز هفت

مرتبه، پشت سر هم تکرار می‌شود. پس از آن نماز حضرت صاحب‌الزّمان علیه‌السلام دو رکعت به نیت نماز امام زمان علیه‌السلام خوانده می‌شود، بدین صورت که سوره حمد را شروع کرده و آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) صد مرتبه تکرار می‌شود و بعد از آن، بقیه سوره حمد خوانده می‌شود، و سپس سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را فقط یک بار خوانده و به رکوع رفته و ذکر (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ) هفت مرتبه، پشت سر هم تکرار می‌شود. و پس از آن به سجود رفته و ذکر (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ) نیز هفت مرتبه، پشت سر هم تکرار می‌شود. رکعت دوم را نیز به همین ترتیب خوانده، چون نماز به پایان برسد و سلام داده شود، یک بار گفته می‌شود (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و به دنبال آن تسبیحات حضرت زهرا علیها‌السلام خوانده شود و سپس به سجده رفته و صد بار بگویند:



(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ).

دعای بعد از نماز حضرت:

«اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْكَشَفَ  
الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا وَسِعَتِ السَّمَاءُ  
وَإِلَيْكَ يَا رَبُّ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ  
فِي الشُّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ  
آلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْتَنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلِ  
اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَأَظْهِرْ إِعْزَاةَ يَا  
مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ إِكْفِيَانِي  
فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا  
مُحَمَّدُ أَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا

عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدَ إِحْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا  
حَافِظَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا  
مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا مَوْلَايَ يَا  
صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْتِ الْغَوْتِ الْغَوْتِ  
أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَلَاءَ مَنْ  
أَلَاءَ مَنْ . دعای دیگر بعد از نماز حضرت:

«اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَالْمَحْمَدَةُ لَكَ وَإِنْ  
عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَ مِنْكَ  
الْفَرْجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَ شَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ  
قَدَّرَ وَ غَفَرَ اللَّهُمَّ إِنْ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ  
أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ  
الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَ لَمْ أَدْعُ لَكَ  
شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا مِنِّي بِهِ عَلَيْكَ

وَ قَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ  
الْمُكَابَرَةِ وَ لَا الْخُرُوجِ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ وَ لَا  
الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَ لَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَ  
أَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَ الْبَيَانُ  
فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي وَ إِنْ  
تَغْفِرْ لِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ وَ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ تَأْتِيَ  
نَفْسٌ وَفَا كُنْدَ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ رَا  
تَكَرَّرَ كُنْدَ وَ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ بَقُولُ يَا أَمِنًا مِنْ كُلِّ  
شَيْءٍ وَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ أَسْأَلُكَ  
بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ خَوْفٍ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ  
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ  
تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَ أَهْلِي وَ وَالِدِي وَ سَائِرِ  
مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافَ وَ لَا أَحْذَرَ

مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ  
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَّ إِبْرَاهِيمَ  
نَمْرُودَ وَ يَا كَافِيَّ مُوسَىٰ فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ  
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِ مُحَمَّدَ وَ أَنْ

تَكْفِينِي شَرَّ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ وَ بِه جَايِ فَلَانِ بْنِ  
فَلَانٍ، نَامِ شَخْصِي رَا كِه از ضرر او می ترسد و نام پدر  
او را بگوید، و از خداوند طلب کند که ضرر او را دفع  
نماید و کفاین او کند. بعد از آن به سجده رود و  
حاجت خود را مسئلت نماید و به درگاه خداوند تضرع  
و زاری کند. هر مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای که این نماز  
را به جا آورد و این دعا را از روی اخلاص بخواند،  
درهای آسمان برای برآمدن حاجات او گشوده  
می شود و دعای او مستجاب می گردد، و این به سبب  
فضل و انعام خداوند تعالی بر ما و بر مردمان است. (۱)

کتابنامہ

قرآن کریم .	حسین کریمی قمی .
آئینہ اسرار	مرحوم طبرسی .
احتجاج	شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویہ قمی
اکمال الدین	محمد بن مکی (شہید اول)
الدرۃ الباہرہ	شیخ طوسی
الغیبة	شیخ محمد علی بن حسین .
انوار المشعشعین	علامة مجلسی، محمد باقر .
بحار الانوار	عبدالملک قمی، حسن بن علی بن حسن .
ترجمة تاریخ قم	حائری، آیت اللہ حاج شیخ مرتضی .
سر دلبران	محدث قمی
سفینة البحار	شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ قمی .
صفات الشيعة	محدث قمی، حاج شیخ عباس .
فوائد رضویہ	واحد تحقیقات مسجد جمکران .
کرامات المہدی <small>علیہ السلام</small>	ابن ابی الفتح اربلی
کشف الغمة	سید حسن حسینی شیرازی .
کلمة الامام المہدی <small>علیہ السلام</small>	محمد حسین بن محمد حسن قمی .
مختار البلاد	محدث نوری، حاج میرزا حسین،
نجم الثاقب	